

فلسطین: بن بست صلح امپریالیستی

برای جنبش انقلابی خلق فلسطین به خاطر آزادی و کسب حق تعیین سرنوشت تنها یک چشم انداز عملی و انقلابی وجود دارد. اگر سلطه امپریالیستی و صهیونیستی عامل اصلی اسارت خلق فلسطین و سد راه تحقق حق تعیین سرنوشت این خلق است، بنابراین مبارزه توده های فلسطینی برای آزادی و استقلال به نحو اجتناب ناپذیری به محو این سلطه و نابودی رژیم صهیونیستی گره خورده است. در مسیر این مبارزه، خلق فلسطین تنها در اتحاد با کارگران و توده های زحمتکش اسرائیلی است که قادر خواهد بود با سرنگونی رژیم صهیونیستی و محو سلطه امپریالیستی در فلسطین و اسرائیل شرایط را برای تحقق خواسته های عادلانه خویش یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی آماده سازد. این پروسه تنها پروسه متضمن یک راه حل انقلابی و یک صلح دمکراتیک - و به این اعتبار پایدار- در منطقه خواهد بود. در صفحه ۶

اصلاح پذیری جمهوری اسلامی

فربسی بیش نیست!

پراتیک سه سال و نیمه ریاست جمهوری خاتمی به روشنی نشان میدهد که شعارها و ادعاهای او جز تلاشی جهت خرید زمان برای جمهوری اسلامی نمیباشد و این واقعیت را هم خامنه ای و رفسنجانی می دانند که بر ضرورت اصلاحات تاکید دارند و هم خاتمی که به اشکال مختلف سعی میکند مردم را به امکان اصلاح نظام ظالمانه موجود امیدوار نگاه دارد و باید اذعان نمود که در سه سال و نیم گذشته جمهوری اسلامی با کمک تبلیغات فربسکارانه با پروژه خاتمی توانسته است در سطح بین المللی و در افکار عمومی مردم جهان چهره خود را تا حد زیادی آرایش نموده و در داخل با فربس بخشهایی از جامعه انرژی اعتراضی توده ها را به انحراف بکشانند. پس به این اعتبار پروژه خاتمی حاوی دستاوردهای مشخصی برای رژیم بوده است. در صفحه ۲

درباره انشعاب در "حزب کمونیست ایران کومه له"

در صفحه ۱۱

در این شماره می خوانید:

- * اندونزی تداوم جنایات خونین بر علیه توده ها ۱۷
- * پای درد دل کارگران از لابلای مطبوعات رژیم ۲۰
- * در دفاع از مبارزات کارگران ایران ۲۳
- * ستون آزاد: ۳۰
- * پیام فدایی و خوانندگان ۳۳

چهره سیاه

دیکتاتوری امپریالیستی

از ورای دو رویداد

صفحه ۱۵

خاطراتی از فلسطین

صفحه ۲۴

اصلاح پذیری جمهوری اسلامی

فریبی بیش نیست!

اعتراف برخی از نشریات طرفدار خاتمی به این واقعیت که: "هر روز فاصله حامیان و طرفداران اصلاحات با رهبران آن بیشتر می شود." (همبستگی ۲۵ آبان ۷۹) خود بروشنی بیانگر اوجگیری تنش در صفوف جناح خاتمی بوده و نشان میدهد که چرا این روزها بحث "عبور از خاتمی" به یکی از مباحثات داغ بخشی از حاکمیت تبدیل گشته است. این تنشها تا آنجا پیش رفته است که برخی از طرفداران پرو پا قرص خاتمی را مجبور ساخته ادعا نمایند که: "نمیتوانیم بگوییم آقای خاتمی در حال حاضر بهترین گزینه است." (علی افشاری از مسئولین دفتر دانشجویی تحکیم وحدت) و بخشهای دیگری از همفکران او را نیز به یاد کشف "گرانگاه" (مرکز ثقل) اصلاحات انداخته و آنها را مجبور نموده جهت پیدا کردن مرکز ثقل جنبش باصطلاح اصلاح طلبی از خود سوال کنند: "اصولا راندگی مغز تصمیم گیرنده جنبش اصلاحات را در کجا باید سراغ گرفت؟ رئیس جمهور؟ دولت؟ مجلس؟ مطبوعات؟ جنبش دانشجویی؟ احزاب؟ و یا به زعم جناح راست قوه قضائیه؟ یا مجمع تشخیص مصلحت؟" (مقاله "گرانگاه" اصلاحات کجاست؟" مندرج در "عصرما" نشریه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۶ مهرماه ۷۹) و در پاسخ به این سوال معنی دار، خود مطرح نمایند که: "مرکزی مشتمل بر همه احزاب دوم خردادی و نمایندگانی از

این فراکسیون اخیرا تحت مدیریت آقای موسوی خوئینی ها ایجاد شده است که هم اینک در حال بررسی راهبردها و بهره گیری بیشتر از ظرفیتهای نیروهای دوم خردادی است. این مرکز با مقدمات فوق صالح ترین مرکز برای نیرو دهی به موتور محرک اصلاحات و جهت دهی به آن است" به این ترتیب به جای خاتمی رئیس جمهور باصطلاح منتخب مردم که زمانی "پرچم دار" جنبش اصلاح طلبی و "صالح ترین مرکز" هدایت این جنبش تلقی می شد حال طرفداران خاتمی، خود مرکزی به مدیریت موسوی خوئینی ها (۱) را به عنوان "گرانگاه" اصلاحات معرفی می نمایند. واقعیتی که به روشنی آشکار می سازد که حتی در صفوف نیروهای طرفدار خاتمی نیز ضرورت تغییر برخی از سیاستها و عملکردهای خاتمی مطرح گشته و تعدادی از آنها در وحشت از این امر که شکست سیاستهای "اصلاح طلبانه"، بخشی از مردم را وادارد که به "اپوزیسیون برانداز آری" گفته "یا آنارشسیسم را در پیش" بگیرند (روزنامه حیات نو ۲۳ آبان ۷۹) تز عبور از خاتمی را با برجستگی مورد توجه قرار داده اند. آنها با انتقادات و ابراز مخالفتهای چندی با خاتمی و سیاستها و روشهای او میکوشند موقعیتی را که امروز اصلاح طلبان دروغین با فریب توده ها کسب کرده اند حتی به بهای "عبور از خاتمی" حفظ نمایند. ولی این امر

"سیدخندان" جمهوری اسلامی را چنان افسرده و مایوس نموده است که او جهت دفاع از خود خشمگینانه این حرفها و تلاشها را به "یک بیماری خطرناک تاریخی و روحی" نسبت داد (سخنرانی خاتمی در دیدار با تشکلهای دانشجویی ۲۶ مهرماه)

اما جدا از انگیزه های طرح بحث "عبور از خاتمی" و دفاع "روانشناسانه" خاتمی از خود و سیاستها و روشهای بحثی که امروز مطرح است این است که آیا خاتمی در انجام وظایف و رسالتی که به عهده داشته است موفق بوده است یا نه. آیا پروسه سه سال گذشته ریاست جمهوری خاتمی را باید یک پیروزی یا شکست به حساب آورد! به خصوص که این روزها نق زدنهای طرفداران خاتمی در داخل کشور عاشقان سینه چاک این "سید مظلوم" در خارج از کشور را آنچنان بی قرار ساخته که اینها که تا دیروز در مقابل او جبهه به زمین می سائیدند حالا دارند از او فاصله میگیرند و کم کم زمزمه هایی از این قبیل سر میدهند که گویا از اول هم میدانستند که از امام زاده خاتمی معجزه ای سر نخواهد زد!! (۲) واقعیت این است که پروژه خاتمی حاصل شرایط خود ویژه ای بود که سه سال و نیم پیش جمهوری اسلامی در آن قرار گرفته بود. در نتیجه برای سنجش پیروزی یا شکست این پروژه قبل از هرچیز باید به آن شرایط مراجعه

نمود و این پروژه را در بستر آن شرایط مورد ارزیابی قرار داد تا روشن شود که آیا این پروژه به نیازهای رژیم پاسخ داده است یا نه. خاتمی در شرایطی بر صندلی ریاست جمهوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جلوس نمود که در بستر ۸ سال جنگ امپریالیستی ایران و عراق و ۸ سال سیاستهای دوران "بازسازی" "سردار سازندگی" (این سیاستها در واقعیت چیزی جز پیشبرد سیاستهای خانه خراب کن بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نبود) زندگی مردم هر روز وضع بدتری یافته و نارضایتی توده ها رو به گسترش بود تا آنجا که خود سیاستمداران جمهوری اسلامی از خطر انفجار توده ها هشدار میدادند و شورشهای مشهد، قزوین، اسلامشهر و..... را به عنوان زنگ خطر انفجارهای دهشتناک آینده به حساب می آوردند. در بستر بحران اقتصادی، بیکاری و گرانی هرچه وسیعتر گشته و فقر و فلاکت توده های میلیونی آنچنان ابعاد باورنکردنی پیدا نموده بود که علیرغم حاکمیت شرایط رعب و وحشت و سلطه شدید دیکتاتوری، اعتراضات و مبارزات توده های جان به لب رسیده در اقصی نقاط کشور به صورتهای گوناگون خود را نمایان ساخته و رشد و گسترش می یافت. در چنین شرایطی رژیم بنابه ماهیت ضد مردمی اش برای جلوگیری از رشد روزافزون مبارزات توده ها با شدت هرچه بیشتری به سرکوب مردم و برقراری شدیدتر بساط ترور و شکنجه متوسل می شد. این عمل به نوبه خود تنها باعث شدت یابی خشم و نفرت توده ها از رژیم و تشدید روزافزون خواست آنها مبنی بر سرنگونی جمهوری اسلامی میگشت. اقدامات جنایتکارانه رژیم البته تنها به داخل کشور خلاصه نمیشد و در خارج از کشور نیز

شاهد یک سری عملیات تروریستی بر علیه مخالفین رژیم بودیم که یکی از خونین ترین آنها کشتار رستوران میکونوس در آلمان بود. جنایتی که اتفاقا با توجه به شرایط سیاسی آن روز که براحقی نمیشد نقش سردمداران جمهوری اسلامی را در آن کشتار کتمان نمود به محکومیت بعضی از رهبران درجه اول جمهوری اسلامی منجر شد و تیره شدن و یا قطع روابط رژیم با کشورهای اروپایی را بدنبال آورد. از یک سو قطع روابط دیپلماتیک جمهوری اسلامی با کشورهای اروپایی - در شرایطی که رژیم در بحران اقتصادی دست و پا می زد و از بازپرداخت وامهای دریافتی رفسنجانی از امپریالیستها ناتوان بود و مهمتر از آن برای سر پا نگاهداشتن خود به سرمایه گذاریهای خارجی بیشتر و وامهای خانه خراب کن بازهم بیشتری احتیاج داشت - و از سوی دیگر وحشت از انفجارهای توده ای که نمونه هایش در گوشه و کنار کشور دیده می شد، سردمداران جمهوری اسلامی را در مخصه دردناکی قرار داده بود. در چنین شرایطی بود که نهادهای سیاست گذار رژیم همچون مرکز مطالعات استراتژیک و شورای امنیت ملی به تکاپو افتاده و جهت برون رفت رژیم از این مخصه بر ضرورت تجدید آرایش چهره دیکتاتوری حاکم تاکید نمودند. در طرح ارائه شده آنها می بایست در بین توده ها این توهم را بوجود آورد که امکان بهبود شرایط در چهارچوب نظام حاکم وجود دارد و لذا نیازی به انقلاب و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست و در عین حال با آرایش چهره دیکتاتوری حاکم و تبلیغ آن، مشکلات پیش آمده در روابط دیپلماتیک جمهوری اسلامی با کشورهای اروپایی را حل نمود. به این ترتیب هدف طرح خریدن زمان برای

گردانندگان جمهوری اسلامی جهت از سرگذراندن یک دوره بحرانی و کسب آمادگی بیشتر برای سرکوب توده ها بود. این سیاست در بالاترین مراجع قدرت در جمهوری اسلامی مورد قبول واقع شد و مهر تائید اربابان امپریالیست رژیم را نیز دریافت نمود. از این رو ماشین تبلیغاتی رژیم جهت گزینش جانشینی برای رفسنجانی به کار افتاد و خاتمی به عنوان چهره ای که گویا متفاوت با بقیه سردمداران رژیم می باشد و خواهان برقراری "جامعه مدنی" و "حاکمیت قانون" در کشور و "گفتگوی تمدنها" با بقیه جهان است به مردم معرفی گردید. دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی و متخصصین "جنگ روانی" (۳) امثال سعید حجاریان ها و خوئینی ها همه قوای خود را به کار بردند تا با فریب مردم آنها را به پای صندوقهای رای بکشانند و بالاخره در باصطلاح انتخاباتی که همچون بقیه انتخاباتهای انجام شده در جمهوری اسلامی بغایت غیردمکراتیک و قلبی بود، "سیدمظلوم" رژیم را از "صندوقهای ماگیری" بیرون آورده و به عنوان انتخاب مردم جا زدند (۴) سیاست مزبور تا آنجا مکارانه بود که حتی برخی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور را دچار شک و تردید ساخت و آنها نیز خاتمی را به عنوان "انتخاب" مردم پذیرفتند و بعضا عدم شرکت در انتخابات مزبور را عمل نادرستی اعلام نمودند!! به این ترتیب بازار تبلیغات فریبکارانه آنچنان گرم شد که خاتمی که سالها در مقام مسئول تبلیغات جمهوری اسلامی به هزاران جنایت دست یازیده بود رئیس جمهوری اعلام شد که گویا رای ۲۰ میلیون نفر از مردم ایران و گویا عمدتا جوانان و زنان را پشت خود دارد. خاتمی ناجی مردم قلمداد گردید و

انتخابات قلبی و غیردمکراتیک رژیم بمشابه انقلابی در پای صندوقهای رای و "انقلاب دوم" (۵) نامیده شد.

با فرونشستن گردو خاکهای تبلیغاتی منطقا خاتمی مجبور بود درجهت تحقق شعارهای فریبکارانه اش گام بردارد اما از آنجا که قرار نبود از خاتمی عملی به نفع مردم سر بزند، برای بی عملی او می بایست توجیهاتی تراشیده شود. مدت زیادی دستگاه تبلیغاتی رژیم بی عملی او را به قدرت جناح "انحصارطلب" و "راست" و "محافظه کار" در مجلس پنجم نسبت داد. به این ترتیب اقلیت بودن طرفداران خاتمی در مجلس پنجم به وسیله ای برای فریب توده ها و سرگرم کردن آنها تبدیل شد و پس از اینکه در مجلس ششم طرفداران خاتمی اکثریت یافته و این باصطلاح معضل هم حل شد این بار "شورای نگهبان" بود که می بایست نقش ارگان بازدارنده خاتمی از اجرای سیاستهای باصطلاح رفرمیستی یا آزادیخواهانه را بازی نماید.

خلاصه در این فاصله خاتمی رئیس جمهور "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی کارهای بسیاری می خواسته انجام دهد که مجلس، شورای نگهبان، قوه قضائیه و رهبر نگذاشتند و گویا چون ظاهرا او می خواست طبق قانون عمل کند نتوانست به وعده های انتخاباتی اش جامعه عمل ببوشاند ولی در واقعیت امر رئیس جمهور فریبکار در تمام این مدت هرکجا کارگران و دانشجویان و توده های جان به لب رسیده در جهت خواستهای برحق شان به اعتراض برخاستند قانون جمهوری اسلامی را با قاطعیت تمام به اجرا گذاشت و تردیدی به خود راه نداد تا اعلام کند که "آشوب گران"

و برهم زندگان "نظم" را طبق "قانون" دستگیر و زندانی نمایند. به عبارت روشن تر هرجا که سرکوب مردم برای رژیم جمهوری اسلامی ضروری بوده (همچون سرکوب جنبش دانشجویی ۱۸ تیر) او با قدرت کامل وارد صحنه شده و هرکجا که تحقق خواستهای مردم مطرح گشته او فاقد قدرت و عامل بی اراده ای جلوه داده شده است که تنها هنری که داشته است آن بوده که با وعده و وعید و سرگرم کردنهای سیاسی از بالا رفتن مطالبات برحق مردم جلوگیری نماید.

جدا از واقعیت تضادهای درونی هیات حاکمه و تفاوتهایی که جناحهای مختلف جمهوری اسلامی به خصوص در رابطه با چگونگی سرکوب جنبش مردمی دارند اما ناتوانی خاتمی نه ناشی از کارشکنی های صرفا جناح مقابل بلکه حاصل این واقعیت است که او مدعی اجرای قانونی است که خود بیان حقوقی سلطه روابط ظالمانه موجود می باشد. در واقع بهترین شکل اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی و بقیه

قوانین ضد مردمی این رژیم جز تداوم سلطه سرمایه داری وابسته و جز نقض آشکار حق حاکمیت توده ها مفهوم دیگری ندارد. بر مبنای این واقعیت است که ادعاهای خاتمی حتی اگر واقعا قصد اجرایشان را داشته باشد باعث هیچ تغییری در شرایط زندگی کارگران و توده های ستمدیده ای که زیر سلطه جابرانه نظام حاکم کمر خم کرده اند نمیشود. خاتمی از اجرای قانون اساسی ای دم می زند که به آشکاری حقوق اساسی توده ها در آن نقض گردیده و "ولایت مطلقه فقیه" رکن اساسی آن است.

پراتیک سه سال و نیمه ریاست جمهوری

خاتمی به روشنی نشان میدهد که شعارها و ادعاهای او جز تلاشی جهت خرید زمان برای جمهوری اسلامی نمیباشد و این واقعیت را هم خامنه ای و رفسنجانی می دانند که بر ضرورت اصلاحات تاکید دارند و هم خاتمی که به اشکال مختلف سعی میکند مردم را به امکان اصلاح نظام ظالمانه موجود امیدوار نگاه دارد و باید اذعان نمود که در سه سال و نیم گذشته جمهوری اسلامی با کمک تبلیغات فریبکارانه با پروژه خاتمی توانسته است در سطح بین المللی و در افکار عمومی مردم جهان چهره خود را تا حد زیادی آرایش نموده و در داخل با فریب بخشهایی از جامعه انرژی اعتراضی توده ها را به انحراف بکشاند. پس به این اعتبار پروژه خاتمی حاوی دستاوردهای مشخصی برای رژیم بوده است. بواقع اگر واقع بینانه به صحنه سیاسی کشور در این فاصله نظر افکنیم متوجه میشویم که به این طریق رژیم به یکسری از معضلات خود پاسخ گفته و با دستهای بازتری به مقابله با بحرانی که او را فرا گرفته برخاسته است.

بدون شک تعارض آشکار ادعاها و تبلیغات خاتمی با عملکرد واقعی اش در بستر گذشت زمان نمیتوانست بتدریج قدرت فریبکاری او را کاهش نداده و سلاحهای ریاکارانه او را زنگ زده ننماید.

واقعیت این است که مردم در طول سه سال و نیم گذشته علیرغم همه تبلیغات فریبکارانه رژیم به عینه دیده و تجربه کردند که چگونه خاتمی جنبش دانشجویی را سرکوب نمود، سنج را به خاک و خون کشاند و مردم دلار عجب شیر را داغ دار کرد. مردم به عینه دیدند که در این دوره

پرونده قتل‌های زنجیره ای به مرور زمان سپرده شد اما هزاران کارگر و دانشجو تنها به خاطر درخواست بدیهی ترین حقوق اولیه خود وحشیانه دستگیر و شکنجه شدند. توده ها می بینند در شرایطی که مردم در فقر و فلاکت بسر می برند و رژیم هر روز آنها را به ریاضت و تحمل بیشتری فرا می خواند چگونه خاتمی بخش بزرگی از بودجه مملکت را صرف گسترش ماشین سرکوب رژیم کرده و یکی از افتخاراتش افزایش هرچه بیشتر بودجه ماشین سرکوب اهریمنی جمهوری اسلامی می باشد (۶) دستگاهی که عملکردش در کوی دانشگاه تهران، فاجعه دانشگاه تبریز، سرکوب مردم خلخال، آبادان، خرم آباد و... در مقابل دیدهمگان است.

در چنین شرایطی بحث "عبور از خاتمی" به دلیل عدم موفقیت خاتمی در پیشبرد برنامه خود (که همانا فریب توده ها بود) نیست که مطرح می شود، بلکه برعکس واقعیت روشن دست خاتمی از یک طرف و موفقیت او در خرید زمان برای رژیم جمهوری اسلامی از طرف دیگر، بخشهایی از گردانندگان جمهوری اسلامی را به این فکر انداخته است که همچنان از "پروژه خاتمی" برای پیشبرد مقاصد ضدانقلابی خود استفاده نمایند. اگر پیش از این ادعا می شد که خاتمی خواهان اصلاح نظام حاکم به نفع توده هاست ولی کارشکنی های جناح قدرتمند مانع از باصلاح برنامه اصلاحات او می شود این بار خود خاتمی و روشهای نادرست وی در برخورد به جناح مقابل، دلیل عدم امکان پیشبرد برنامه رفرم جا زده می شود. در یک کلام پروژه "عبور از خاتمی" در شرایط زنگ زده شدن سلاح فریب خاتمی تماما میکوشد ایده

امکان پذیر بودن اصلاحات در نظام حاکم را همچنان مکارانه رواج داده و به این ترتیب توده هارا از توسل به حرکت‌های انقلابی برعلیه رژیم باز دارد و به قول خودشان اجازه ندهند مردم به سوی "نیروهای برانداز" روی آورند.

تز "عبور از خاتمی" نیرنگ دیگری برای حفظ پایه های جمهوری اسلامی است. با توجه به این امر که در ماههای آینده دوران ریاست جمهوری خاتمی خاتمه می یابد باید در انتظار نیرنگها و حيله گریهای دیگر دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی جهت تداوم تبلیغ اصلاح پذیری نظام حاکم باشیم. اینکه جمهوری اسلامی سیاستهای فریبکارانه خود را در چهار سال آینده تحت نام خاتمی یا هر نام دیگری پیش ببرد مساله اصلی نیست. مساله مهم این امر است که رژیم در شرایطی قرار گرفته است که برای حفظ پایه های لرزان قدرت خود مجبور به نمایش اصلاح پذیری خود می باشد تا با فریب توده ها کشتی درهم شکسته خود را هرچه بیشتر در روی آب نگهدارد.

پاورقی ها:

۱. موسوی خوینی ها یکی از مجریان و سازماندهندگان مضحکه اشغال سفارت امریکا می باشد. امروز دیگر بر کمتر کسی پوشیده است که این تاکتیک مکارانه جمهوری اسلامی که با صلاحیت خود مراکز قدرت در امریکا پی ریزی شد چه نقشی در جهت حفظ سلطه دیکتاتوری حاکم ایفا نموده است.

۲. این روزها در نشریات این نیروها شاهد بحثهای مختلفی مبنی بر "شکست" خاتمی و یا "سترونی" برنامه های او و به "بن بست" رسیدن "اصلاح طلبان" هستیم. برخی از اینها ضمن پذیرش این امر که "خاتمی شکست خورده است" مدعی میشوند که اما "جنبش اصلاحات به بن بست

نخورده" تا جا را جهت مانورهای فریبکارانه بعدی خود باز بگذارند. این افراد و نیروها به همه چیز می پردازند جز چربایی دل بستن به یکی از جناحهای رژیم در جریان جنگ و دعوای درونی هیات حاکمه و یا توهم به امکانپذیر بودن رفرم در جهت منافع توده های میلیونی در شرایط سلطه جمهوری اسلام آنها پس از ۲۱ سال تجربه این سلطه ضد مردمی.

۳. در جریان دعوای جناحهای مختلف جمهوری اسلامی بر سر انتخابات دوم خرداد مخالفین سعید حجاریان مدعی شدند که او با سازماندهی یک "ستاد جنگ روانی" طرف مقابل را "زمین زد" (برای تاریخ: گفتگو با سعید حجاریان، عمادالدین باقی تهران نشر نی ۱۳۷۹)

۴. اکنون سالها بعد پس از فروکش کردن گرد و خاک تبلیغات انتخاباتی ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی لاریجانی در پاسخ به مخالفین خود اعتراف میکند: "ما نیاز داشتیم که تنور انتخابات را به هر نحو ممکن داغ کنیم و تا این کارها را انجام نمی دادیم کسی در این انتخابات شرکت نمیکرد"

۵. از قرار در جمهوری اسلامی یکی از کارهای خوینی ها سازمان دادن "انقلاب" های قلابی است. همگان به خاطر دارند که به دنبال اشغال سفارت امریکا همین افراد این عمل فریبکارانه را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول می نامیدند.

۶. موسوی لاری وزیر کشور خاتمی در مجلس رژیم با مباحثات تمام گفت: "در سه سالی که از عمر این دولت می گذرد، بیشتر امکانات در اختیار نیروی انتظامی قرار گرفته است" (خبرگزاری رژیم ۲۳ آبان) جدا از این اظهارات، خود خاتمی نیز رسماً اعلام کرد که بودجه نیروهای انتظامی در این فاصله ۲۲۲ درصد افزایش یافته و از ۱۸۶ میلیارد تومان (در سال ۷۶) به ۴۱۴ میلیارد تومان رسیده است.



فلسطین : بن بست صلح امپریالیستی

تداوم موج قیامهای قهرآمیز توده ای در سرزمینهای فلسطینی ، برغم سرکوبهای وحشیانه ارتش اسرائیل و به خاک و خون کشاندن توده های قیام کننده، باردیگر مساله فلسطین را در افکار عمومی در سطح بین المللی برجسته ساخته است. قریب به دو ماه پس از آغاز موج جدید تظاهرات و درگیری های خشونت بار در سرزمینهای اشغالی، گلوله های ارتش اشغالگر اسرائیل سینه بیش از ۳۰۰ تن از توده های بیخاسته فلسطینی را سوراخ کرده است. صدهاتن در اثر اعمال این جنایات وحشیانه مجروح و معلول شده اند. ارتش سفاک اسرائیل برای کنترل و مرعوب کردن تظاهرکنندگان، از توسل به هیچ جنایت و رذالتی و حتی کشتار کودکان کم سن و سال ابائی ندارد. به عنوان یک سند دردناک باید شاره نمود که مطابق آمار منتشره بیش از یک سوم قربانیان سرکوبهای اخیر، کودکانی هستند که توسط تک تیراندازان اسرائیلی به عمد از قسمت سینه به بالا هدف قرار گرفته و در موارد زیادی مغز آنان متلاشی شده است. صحنه های تکان دهنده فجایی که رژیم صهیونیستی اسرائیل در مقابله با جنبش عادلانه توده های فلسطینی آفریده است قلب هرانسان آزاده و با وجدانی را به درد می آورند. صحنه کشتن کودک بیگناه فلسطینی ای که مستاصل و درمانده در زیر رگبار گلوله ها می کوشد با پناه گرفتن در پشت جسد پدر خویش از آماج گلوله های آتشین سربازان اسرائیل در امان بماند و سرانجام در کنار پدر خود جان میدهد، تنها یکی از

جلوه های جنایات بیکران رژیم صهیونیستی و اربابان امپریالیست اش در وقایع اخیر است که بخوبی نشانگر اوج ددمنشی و قسوت آنان بوده و ادعاهای صلح و آشتی مرتجعین را به نمایش میگذارد.

اما به رغم تمامی این جنایات و وحشیگری ها، قیام قهر آمیز توده های بیخاسته فلسطینی همچنان ادامه دارد و نه درخواستهای محیلاته مقامات امریکایی و ارگانهای آلت دستی نظیر سازمان ملل، نه تهدیدات و سرکوبگری های ارتش اسرائیل و نه مانورهای فریبکارانه مرتجعین و سازشکاران در دولت باصطلاح خود گردان فلسطینی هیچکدام قادر به توقف قیام حق طلبانه توده ای نگشته است. به واقع در پرتو رویدادهای اخیر آنچه که در سرزمینهای فلسطینی در جریان قیام قهرآمیز توده های بیخاسته شاهدش هستیم به بن رسیدن راه حل امپریالیستی برای مساله فلسطین و دفن تابوت پوسیده "صلحی" است که در طول دهسال گذشته امپریالیستهای جهانخوار و رژیم صهیونیستی با کمک تمامی مرتجعین منطقه و همکاری فریبکاران و سازشکارانی نظیر عرفات و دارو دسته اش در قالب "قرارداد اسلو" با ادعای برقراری ثبات و امنیت و آزادی به جای یک صلح دمکراتیک و واقعی به خلق محروم فلسطین تحمیل کردند. با توجه به این واقعیت سوالات اساسی ای که یکبار دیگر در شرایط کنونی با برجستگی تمام

خودنمایی میکنند عبارت از این هستند که شرایط فعلی نتیجه تکوین چه پروسه ای است؟ علت اصلی موج اخیر قیامهای قهرآمیز توده ای در سرزمینهای فلسطینی چیست؟ و تراکم کدامین تضادهای حل نشده ، برغم وجود پروسه "صلح" باعث انفجار دوباره جنبش قهرآمیز توده ای در چنین سطح وسیعی در سرزمینهای اشغالی گشته است؟ آیا حل دمکراتیک مساله فلسطین یعنی کسب حقوق حقه این خلق، نیل به آزادی و دمکراسی و کسب حق تعیین سرنوشت از کانال توسل به قدرتهای امپریالیستی و یا ارگانهایی نظیر سازمان ملل و پروژه های "صلح" ساخته و پرداخته آنان میگذرد؟ و اگر نه به راستی به لحاظ واقعی و اصولی چه چشم اندازی برای حل عادلانه مساله فلسطین قابل تصور است؟

اگر به ریشه منازعات کنونی در فلسطین و از آن فراتر در خاورمیانه نگاهی بیفکنیم روشن می گردد که علت اصلی تشدید جدالهای کنونی در منطقه به سالها قبل یعنی اواخر دهه ۴۰ باز میگردد . مطالعه تاریخ مبارزات خلق فلسطین نشان میدهد که توده های ستمدیده و مبارز فلسطینی هنگامی به مبارزه و پیکار برخاستند که امپریالیستها و بویژه دولت انگلیس در چهارچوب مطامع جهانخوارانه خویش و تلاش برای گسترش حیطه نفوذ توسعه طلبانه شان در این منطقه استراتژیک، شروع به استقرار نقشه مند صهیونیستها در سرزمینهای متعلق به اعراب فلسطینی

کردند. بتدریج در طول سالها صهیونیستهای غاصب که توسط قدرتهای بین المللی تجهیز و تسلیح شده بودند و از حمایت آنها برخوردار بودند، فلسطینی ها را از سرزمینهای خود رانده و خانه و کاشانه و اموال آنها را به طور مسلحانه غصب و به مالکیت خویش درآوردند. به این ترتیب تشکیل غیر عادلانه و غیرقانونی دولت اسرائیل در خاورمیانه که بر بستر تجاوز وحشیانه به حیات و هستی توده های فلسطینی و زیر چتر حمایتهای بیدریغ نظامی و مادی قدرتهای امپریالیستی امکانپذیر شد، زمینه و اساس درگیریها و تضادی است که در طول چند دهه اخیر در فلسطین رخ داده و به گونه ای اجتناب ناپذیر به مقاومت توده های ستمدیده منجر شده و جنگهای خونین و کشتارهای ددمنشانه بیشماری را برعلیه خلقهای محروم منطقه پدید آورده است. به این ترتیب ما شاهدیم که در تاریخ مبارزات آزادیبخش خلق فلسطین، مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت و آزادی و مقاومت در مقابل پایمال شدن حقوق عادلانه توده های فلسطینی به طور مستقیم و بلاواسطه این خلق را در مقابل سلطه صهیونیستها و امپریالیستها به عنوان مظاهر بارز نقض حقوق حقه مردم فلسطین قرار داده است.

امپریالیستها و صهیونیستها در طول چند دهه اخیر کوشیده اند با زور گویی های آشکار و اعمال سرکوب عنان گسیخته و قهر ضدانقلابی و توسل به کثیف ترین حيله ها و جنایات، سلطه تجاوزکارانه خود در منطقه را تحکیم بخشند. همین واقعیت برای خلق فلسطین بعنوان یک واکنش طبیعی جاره ای جز توسل به قهر انقلابی به منظور مقاومت در برابر قهر ضدانقلابی دشمنان خویش در راه رسیدن به آزادی و حق تعیین سرنوشت باقی

نگذارده است. در تداوم چنین پروسه ای است که ما شاهدیم که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به موازات غلیان دوباره جنبش توده ای، اکثر شهرها و روستاهای کرانه باختری رود اردن، نوار غزه و سرزمینهای اشغالی به صحنه خیزش قهرآمیز توده های دلاور فلسطینی برعلیه نیروهای اشغالگر اسرائیل بدل شد که به قیام "انتفاضه" معروف گشت. شعله های "انتفاضه" با وجود تمامی تمهیدات سرکوبگرانه امپریالیستها و رژیم صهیونیستی اسرائیل نه تنها فروکش نکرد بلکه هر روز دامنه فزونی یافت. کشتار بی مهابای توده های فلسطینی توسط ارتش اسرائیل رسوایی فزاینده ای را در افکار عمومی در سطح بین المللی گریبانگیر رژیم سرکوبگر اسرائیل و اربابان آمریکائیش گردانید. با تداوم "انتفاضه" و برغم وحشیگری های ارتش اسرائیل روشن شد که سرکوب نظامی صرف دیگر پاسخگوی حل بحران و کنترل کننده قیام توده ای نخواهد بود. به این اعتبار ضرورت اتخاذ تدابیر جدید برای حفظ نظم استثمارگرانه موجود هرچه بیشتر در میان مرتجعین قوت می یافت. در این چهارچوب سرانجام یک رشته گفتگوهای پنهانی با جنبش فتح و بطور مشخص با دارو دسته عرفات سازمان یافت که نهایتاً منجر به عقد قرارداد معروف به "صلح اسلو" در سال ۱۹۹۰ گردید.

با انعقاد "قرارداد اسلو" امپریالیستها، مرتجعین رنگارنگ در سطح بین المللی کارزار تبلیغاتی کر کننده ای به راه انداختند و بلندگوهای رنگارنگ آنان این قرار داد را یک پیروزی بزرگ و "بازگشت ناپذیر" برای "صلح" و "دمکراسی" در سطح منطقه لقب دادند. اما برغم آن تبلیغات سهمگین روشن بود که "صلح" ساخته و پرداخته امپریالیستها و

صهیونیستها با توجه به ماهیت سازماندهندگان قرار داد از چنان شرایط و محتوایی برخوردار نیست که پاسخگوی نیاز توده های زحمتکش فلسطین باشد و مطمئناً چنان قراردادی به تدریج زمینه منازعات و درگیری های خونین آینده را پایه ریزی میکرد. در توضیح چرایی این مساله به چند عامل باید توجه نمود. اولاً: "صلح اسلو" به ابتکار دول امپریالیستی و در راس آنها امریکا و با تأیید تمامی قدرتهای ستمگر جهانی در منطقه سازمان یافت. در شرایطی که عامل اصلی تداوم اسارت و نقض حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین جز سلطه جبارانه امپریالیستی - صهیونیستی نبوده و نیست، در شرایطی که امپریالیستها و همپالگی های صهیونیستشان در طول سالهای منید با زبان سرکوب و گلوله و با کشتار توده های بیگناه همواره جهت حفظ نظم استثمارگرانه موجود و منافع ضدخلق خود عمل کرده اند، روشن بود که نمیتوان از چنین دشمنان قسم خورده خلق فلسطین انتظار صلح واقعی و در بستر آن تحقق عدالت و آزادی و دمکراسی برای خلقهای تحت ستم را داشت.

ثانیاً: بریستر اوضاع جدید بین المللی متکی بر "نظم نوین" و هجوم مادی و معنوی همه جانبه امپریالیسم به جنبش های آزادیبخش، قدرتهای امپریالیستی و رژیم صهیونیستی با کمک تمامی مرتجعین رنگارنگ منطقه چنان شرایطی در جنبش مقاومت خلق فلسطین و بویژه برای نیروی نظامی و مسلح این جنبش ایجاد کرده بودند که در طی آن نیروهای فوق - عمدتاً متشکل در جنبش فتح - محدود گشته و کوچک شده بودند. در همان حال "رهبری" جنبش فلسطین و به طور مشخص دارو دسته عرفات، به دلیل



پدر و فرزند بی دفاعش زیر رگبار گلوله های سربازان مزدور اسرائیل

ماهیت سازشکارانه خویش با فریب خوردن و بازیچه شدن در معادلات امپریالیستی به شدت رسوا شده و به دلیل حمایت از دولت عراق در جریان جنگ خلیج از سوی "متحدان عرب" خود نیز زیر فشار قرار گرفته و کمکهای مالی آنها قطع شده بود. و این نیرو مورد تحریم اقتصادی - سیاسی قرار گرفته بود. در چهارچوب چنین شرایطی و در حالی که خون توده های دلاور فلسطینی هر روز در جریان انتفاضه سنگفرشهای فلسطین اشغالی را رنگین می کرد، سازماندهندگان "صلح اسلو" یعنی دولت امریکا و متحدانش، دارو دسته سازشکار و فریبکار عرفات را به عنوان "شریک صلح و نماینده جنبش فلسطین بر سر میز مذاکره با رژیم صهیونیستی نشانده و ادار به زدو بندهای ضدانقلابی حول جنبش توده های فلسطینی نمودند.

ثالثاً: تا آنجا نیز که به شرایط و مفاد قرارداد صلح اسلو باز می گردد، در این قرارداد برغم برخی گذشتهای غیرقابل اجتناب ولی ناچیز از سوی دولت اسرائیل، خواستهای اساسی خلق فلسطین یعنی، آزادی، استقلال، بازگشت پناهندگان فلسطینی به سرزمینهایشان و حق تعیین سرنوشت به پروسه های نامعلوم واگذار شده و در پرده ای از ابهام قرار گرفته است. در مقابل، شناسایی تشکیلات کارتونی ای به نام "دولت خودگردان فلسطین" به رهبری عرفات و عقب نشینی از درصد جزیی از زمینهای غالباً غیرمهم و غیراستراتژیک و سپردن امور و رتق و فتق مشکلات آنها به دست دولت خودگردان شاید مهمترین دستاوردهای این قرارداد نامیده شود. در عمل تشکیلات خودگردان یاسر عرفات در اجرای "تعهدات" خویش در این قرارداد یعنی "اعطای زمین در مقابل صلح" از

همان نخستین روز موجودیت با کمک دولت اسرائیل و تجهیزات نظامی ای که در اختیار نیروهای او قرار داده بود به سرعت تشکیلات پلیس فلسطینی را سازماندهی کرده و امر کنترل و سرکوب توده های پیاخاسته فلسطینی و حفاظت از "صلح" ناعادلانه و تحمیلی را به عهده گرفت.

قرار داد "صلح" و دولت یاسر عرفات در طول قریب به ۱۰ سال از عمر خویش از پاسخ به کوچکترین خواستهای اقتصادی - سیاسی توده های تحت ستم فلسطینی و بویژه کارگران و زحمتکشان عاجز ماندند. فقر و بیکاری و گرانی برغم حاکمیت ظاهراً ملی "دولت فلسطین" همچنان در ابعاد سهمناکی بر دوش توده های زحمتکش فلسطینی سنگینی کرد - و میکند. در زمینه سیاسی - اجتماعی نیز تعقیب و پیگرد نیروهای چپ انقلابی زیر عنوان "نیروهای ضدصلح" توسط تشکیلات امنیتی دولت عرفات، ابعادی دوچندان یافت و کارنامه حقوق بشر دولت

فلسطینی در برخی موارد حتی از دوران سلطه صهیونیستها بر سرزمینهای اشغالی نیز سیاه تر شد.

از سوی دیگر خودداری دولت فریبکار اسرائیل از انجام تعهدات نیم بند خود در قرار داد صلح اسلو، تداوم آبادی سازی های یهودی نشین در خاک فلسطین، عدم به رسمیت شناختن حق فلسطینیان در اعلام "تبت المقدس" به عنوان پایتخت، تجاوزات نظامی ارتش اسرائیل و سازماندهی ترورهای ضدانقلابی سازمان اطلاعات و امنیت اسرائیل برعلیه انقلابیون فلسطینی و در همان حال خوش رقصی های بی نتیجه دولت یاسر عرفات در مقابل رژیم صهیونیستی و قدرتهای امپریالیستی حامی آن، بر شدت بحران و وخامت اوضاع هرچه بیشتر افزود. بتدریج خشم و نفرت توده های محروم فلسطینی که می دیدند به رغم تمامی فداکاریها و مبارزاتشان به خواستهای ابتدایی خود دست نیافته اند و "صلح اسلو" ارمغانی جز تداوم فقر و بیکاری و

گرانی و سرکوب برای آنها نداشته و متضمن هیچگونه حقوق عادلانه ای برای آنها نیست فزونی گرفته و کاسه صبر آنها سرریز شد. در شرایط بحرانی فوق تنها جرقه ای برای انفجار این انبان باروت لازم بود. بالاخره دیدار تحریک آمیز آریل شارون از اماکن "مقدس" مسلمانان فلسطینی به عنوان توهینی به توده های فلسطینی تلقی شد و به انفجار دوباره جنبش توده ها انجامید. با تشدید دور جدید مقاومت قهرآمیز توده های فلسطینی، بن بست صلح دست پخت امپریالیستها، صهیونیستها بیش از هر زمان دیگری خود را بنمایش گذارد. ددمنشی و رذالتی که ارتش اسرائیل - زیر چشمان نظاره گر امریکا و مدعیان دروغین "صلح خاورمیانه"، و سایر مرتجعین بین المللی - در سرکوب جنبش اعتراضی از خود به نمایش گذارد و قتل عام فلسطینیان بیگناهی که تنها در اعتراض به وضع وخامت بار زندگی خود به پا خاسته بودند، یکبار دیگر نقاب از چهره این باصطلاح صلح طلبان برکشید و وعده های پوچ "صلح" و "آزادی" و "همزیستی" و "عدالت" آنها را بر ملا ساخت.

تداوم قیام قهرمانانه توده های فلسطینی و کشتار وحشیانه آنها توسط ارتش اسرائیل که به برخوردهای تمام عیار نظامی در مناطق فلسطینی انجامیده ناقوس مرگ صلح امپریالیستی را به صدا درآورد. اما این رویدادها به غنای تجربه مبارزاتی خلق فلسطین در پیکار آزادیبخش برعلیه امپریالیسم و صهیونیسم کمک کرده و واقعیات مبارزاتی چندی را با برجستگی تمام به منصفه ظهور رسانید. در پرتو قیام توده های فلسطینی این حقیقت به طور بارزی

نمودار شد که برغم تمامی تبلیغات دروغین مرتجعین حول قرارداد صلح اسلرو، خواستهای توده های ستمدیده فلسطینی بسیار فراتر از توافقات و زدو بندهای کاسبکارانه "شرکای صلح" در قرارداد مزبور است. این تجربه نشان داد که آزادی و استقلال و رهایی خلق فلسطین از کانال صلحی که امپریالیستها و صهیونیستها با همکاری سازشکاران و مرتجعین سازماندهی کرده و با قطعنامه های رنگین و عوامفریبانه ارگانهایی نظیر سازمان ملل تزئین میکنند نمیگذرد. کسب حق تعیین سرنوشت همانگونه که در طول تمامی مبارزات دلاورانه خلق فلسطین روشن شده قبل از هرچیز نیازمند ایجاد محیطی دمکراتیک و آزاد است که در آن توده ها تحت یک رهبری انقلابی به وسیعترین شکلی امکان بیان آزادانه اراده خود را یافته و بتوانند خارج از هرگونه محدودیتی این اراده را اعمال کنند. انتظار تحقق این حق زیر سایه سلطه وحشیانه نظامی امپریالیستها و صهیونیستها و سرکوبگری های روزمره آنها در حق توده ها انتظار بسیار بیهوده ای است چرا که اصولا همین سلطه امپریالیستی - صهیونیستی بزرگترین مانع کسب حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین و بالنتیجه برقراری یک صلح دمکراتیک و عادلانه در منطقه می باشد. در نتیجه کسانی که امروز در بحبوحه قیام خونین توده های فلسطینی و سرکوبهای ددمنشانه ارتش اسرائیل، پروسه تاکنونی "صلح" را "مثبت" ارزیابی میکنند و یا آنان که صرفا به "سکوت" امپریالیستها و نهادهایی نظیر سازمان ملل انتقاد کرده و انتظار دارند تا قدرتهای امپریالیستی و در راس آنها امریکا به خلق فلسطین لطف کرده و با "محکوم" کردن "خودسری های" اسرائیل

حداکثر شرایط اجرای "قطعنامه های" سازمان ملل را فراهم کنند، تنها سپرانداختن خود در مقابل قدرتهای امپریالیستی را به نمایش گذاشته و توهم پراکنی میکنند.

نکته دیگری که در قیام اخیر توده های فلسطینی باید مورد توجه قرار گیرد عبارت از این واقعیت است که اوج گیری قیام توده ها بشدت بر میزان تحولات نیروهای وابسته و ارتجاعی در صفوف فربسکاران لانه کرده در این جنبش افزوده است. با بالا گرفتن بحران و اوج یابی روحیه رزمنده توده ها، جریانانات ضدانقلابی و دست سازی نظیر حماس و شرکاء فرصت یافته اند تا با برخورداری از کمکهای بیدریغ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و امثالهم زیر پوشش مذهب به توجیه اقدامات ضدانقلابی خود دست زده و یا اقداماتی نظیر بمب گذاری در مراکز یهودیان و کشتار توده های یهود و یا با ترویج ایده های ارتجاعی نظیر "ریختن یهودیان به دریا" و.... تضاد اصلی را تضاد "مسلمانان" و "یهودیان" جا زده و در واقع جنبش انقلابی خلق فلسطین را منحرف سازند و آن را از مضمون ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی خود تهی نمایند. این در حالی است که در حقیقت امر برای یک نیروی انقلابی و توده های آگاه حساب مردم یهود و بورژوا کارگران و زحمتکشان اسرائیل که خود سالهاست زیر سلطه رژیم صهیونیستی قرار دارند از حساب صهیونیستها و از صهیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی ارتجاعی و امپریالیستی کاملا جداست. و کارگران و زحمتکشان محروم اسرائیلی که خود به طور روزمره از ستمها و سرکوبهای رژیم اسرائیل و نظام

تعیین سرنوشت این خلق است، بنابراین مبارزه توده های فلسطینی برای آزادی و استقلال به نحو اجتناب ناپذیری به محور این سلطه و نابودی رژیم صهیونیستی گره خورده است. در مسیر این مبارزه، خلق فلسطین تنها در اتحاد با کارگران و توده های زحمتکش اسرائیلی است که قادر خواهد بود با سرنگونی رژیم صهیونیستی و محور سلطه امپریالیستی در فلسطین و اسرائیل شرایط را برای تحقق خواستهای عادلانه خویش یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی آماده سازد. این پروسه تنها پروسه متضمن یک راه حل انقلابی و یک صلح دمکراتیک - و به این اعتبار پایدار- در منطقه خواهد بود.

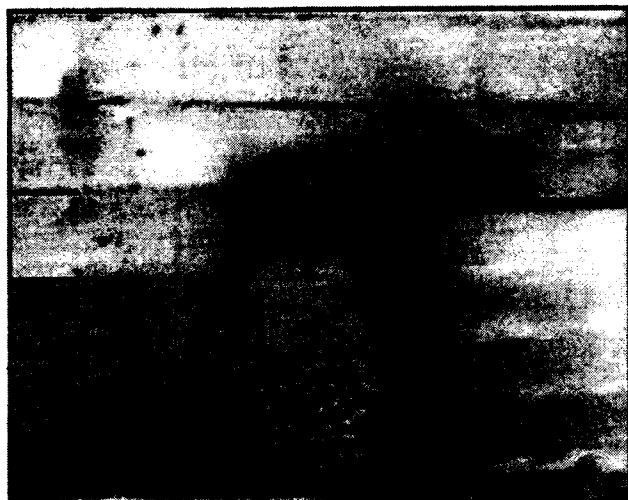
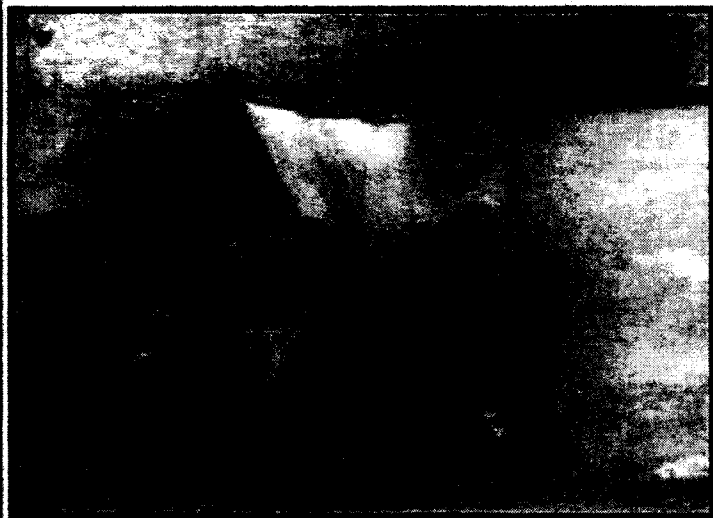


نظیر قرارداد "صلح اسلو" و اوج یابی قیام قهرآمیز توده ای، امپریالیستها و صهیونیستها و تمامی مرتجعین رنگارنگ باردیگر به شدت به تکاپو افتاده اند تا با سرکوب قهرآمیز جنبش عادلانه توده ها و در همان حال با تلاش در جهت اعمال نفوذ و تهی ساختن جنبش آزادی بخش خلق فلسطین از مضمون ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی خود این جنبش را به انحراف برده و آن را در جهت منافع ضدانقلابی خود کنترل کنند. در این میان برای جنبش انقلابی خلق فلسطین به خاطر آزادی و کسب حق تعیین سرنوشت تنها یک چشم انداز عملی و انقلابی وجود دارد. اگر سلطه امپریالیستی و صهیونیستی عامل اصلی اسارت خلق فلسطین و سد راه تحقق حق

امپریالیستی در اسرائیل رنج می برند هیچ منافعی در تداوم اسارت خلق فلسطین و حفظ سلطه جبارانه صهیونیستها بر توده های محروم فلسطینی ندارند.

با توجه به این واقعیت، امروز در غیاب یک رهبری انقلابی قدرتمند در جنبش خلق فلسطین تداوم و پیشرفت این جنبش و جهت گیری ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی آن به نحو انفکاک ناپذیری با مبارزه برعلیه رسوخ ایده های ارتجاعی جریانات وابسته و ارتجاعی نظیر حماس و امثالهم گره خورده است.

جنبش انقلابی خلق فلسطین در موقعیت بسیار حساسی قرار دارد. در شرایط شکست و رسوایی راه حلهای امپریالیستی



لحظاتی بعد پدر و پسر خردسال که قربانی ددمنشی مزدوران اسرائیلی شده اند، در کنار یکدیگر جان میدهند.



زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

درباره انشعاب در "حزب کمونیست ایران کومه له"

منسجمی از مسایل اساسی پیشروی این جریان در این انشعاب پیدا نیست.

ثانیا وقوع و اعلام انشعاب در پرتو فقدان چنین پروسه ای نه تنها به کوچکترین تجربه مثبت و حرکت بالنده ای چه در سطح فعالین این تشکیلات و چه در سطح جنبش منجر نشده، بلکه همانگونه که از اطلاعاتی های منتشره پیداست، باعث ایجاد سردرگمی و سوالهای فراوانی شده که نتیجه آن، گسترش بدگمانی، یاس و پژمردگی سیاسی در صفوف فعالین و هواداران سازمان مزبور بوده است. امری که طبیعتا به زائل شدن انرژی مبارزاتی این نیروها منجر خواهد گشت. بررسی اسناد جدایی اخیر به روشنی واقعیات فوق را اثبات می کند.

تا آنجا که به جناح منشعب - که زیر نام "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له) فعالیت میکند، باز میگردد، این رفقا خود نیز معترفند که جدایی اخیر از نقطه نظر کلیت جریان کومه له، "پیش رس" است. از این فراتر آنها اذعان دارند که "اختلافات سیاسی دو طرف، بویژه تا آنجا که به جناح باقی مانده در حزب کمونیست ایران باز میگردد، به اندازه کافی بیان و یا حتی متبلور نشده و هنوز همه اعضا و فعالان جریان کومه له بر اساس یک مباحثه سیاسی روشن تصمیم خود را نگرفته اند.....". با این وجود، جناح مذکور - که از قرار در اقلیت قرار دارد - کنفرانس بازسازی کومه له را به موازات

و تجارب غنی کمونیستی در کار تشکیلاتی باز میگردد، از نظر کمونیستها جدایی و انشعابی اصولی است که اولاً در جریان یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک، تمامی مسایل نظری - ایدئولوژیک و سیاسی در کانالهای تشکیلاتی مورد بحث و بررسی جامع قرار گرفته و منجر به ظهور و قوام مرزبندی های روشن در آن زمینه ها گشته باشند. ثانیا تنها زمانی که اقلیت و رسیدن به توافق در مورد این اختلافات اصولی امکانپذیر نشد و هنگامی که خط و مرزهای روشن سیاسی - نظری تعمیم یافته و به صورت جمع بندی شده با برجستگی در مقابل نیروهای تشکیلات و جنبش انقلابی قرار گرفت و امکان قضاوت و انتخاب بدون آشفتگی و سردرگمی فراهم شد، در این صورت جنبش و نیروهای آن با دو خط نظری و یا سیاسی کاملا متعارض مواجه خواهند بود که در حقیقت امر تنها یکی از این خطوط در شرایط مشخص جنبش انقلابی طبقه کارگر در آن لحظه تاریخی، در راستای جنبش انقلابی قرار دارد.

با در نظر داشتن این حقایق، بررسی انشعاب اخیر در کومه له و مطالعه اسناد بسیار محدودی که در توضیح چگونگی پروسه این جدایی منتشر شده نشان می دهد که اولاً: انشعاب اخیر، حاصل یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی حول مسایل مبهم مورد مشاجره و فلان تاکتیک و استراتژی مبارزاتی نبوده و طبیعتا نظرات جمعبندی شده و

اعلام "برگزاری کنفرانس بازسازی کومه له" و متعاقبا انتشار چند اطلاعیه پی درپی با امضای کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) در ماههای اخیر، بالاخره شایعات مربوط به انشعاب درون "حزب کمونیست ایران" را قطعیت بخشید و در همان حال بحران و بن بست نظری و عملی سالهای اخیر در صفوف نیروهای این جریان - که تحول اخیر تجلی برجسته آن بود - را با روشنی در مقابل عموم به نمایش گذارد.

تردید نیست که اعلام ناگهانی انشعاب، آنهم بدون زمینه های قبلی اعلام شده در سطح جنبش، بار منفی این جدایی و تفرق را در افکار عمومی شدتی دو چندان بخشید. فقدان اسناد کافی و معتبری که روشن کننده و مبین سوابق و زمینه های قبلی این انشعاب باشد نشان می دهد که انشعاب اخیر پیش از آنکه نتیجه یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی باشد، نشانگر تراکم و انفجار تضادهای مختلف در یک تشکیلات بحرانی یعنی "حزب کمونیست ایران" است. در نتیجه اتخاذ یک موضع اصولی و درست در قبال این انشعاب نیازمند بررسی شرایط و تضادهایی است که این تحول در متن آنها به وقوع پیوسته است.

حقیقت این است که کمونیستها اصولا نمیتوانند هیچ انشعابی را به صورت مجرد و بخودی خود مردود شماره و یا مورد تأیید قرار دهند. اما تا آنجا که به اصول

کنگره رسمی "حزب کمونیست ایران" سازماندهی و برگزار نمودند. امری که انشعاب را قطعی (۱) ساخت.

در رابطه با جناح دیگر که ظاهراً در اکثریت کمیته مرکزی قرار دارند نیز به نظر می رسد که موضع این رفقا در مورد منشعبین - تا آنجا که از اسناد محدود منتشره بر می آید - از سطح دلایلی نظیر "حفظ موقعیت های فردی"، "دلایل تشکیلاتی" و برخی ادعاهای شکافته نشده سیاسی نظیر "دوخدادی" و... فراتر نرفته و اساس نقد آنها از مخالفین نیز تا کنون به حوزه های عمدتاً تشکیلاتی محدود بوده است. خارج از این جدالها اما، اساسی ترین اختلاف برجسته ای که میتوان بین جناحین مشاهده نمود، عبارت از "نقد تجربه حزب کمونیست ایران" و اعلام نادرست بودن فعالیت تحت این عنوان می باشد، (۲) که تا آنجا که به اسناد و اظهارات طرفین باز میگردد، حتی جناح باقی مانده در "حزب" نیز تصمیم گیری حول این مساله را به برگزاری یک "فراندوم" در بین نیروهای خویش منوط ساخته است.

به این ترتیب برای هر ناظر بی طرف - صرفنظر از این که در روند آتی وقایع، جناحین موجود در پیچ و خم مبارزه و تحولات خود به چه مواضع قوام یافته ای دست یابند و به کدام سو متمایل شوند - کیفیت اختلافات جاری درون این جریان به هیچ رو امکان همزیستی در یک تشکیلات واحد - تا زمان شکل گیری خطوط و مرزبندی های سیاسی، نظری اساسی - را سلب ننموده بود. با توجه به این واقعیت،

اگر تمایل و امکان یک برخورد کمونیستی و جدی در میان بود، آنچه که از نیروهای دو جناح انتظار می رفت عبارت از این بود که جناح منشعب باید با باقی ماندن در "کلیت جریان کومه له" و قبول موازین تشکیلاتی جاری، ضمن پذیرش "اقلیت" بودن خود، در همان حال از کانالهای تشکیلاتی برای پیشبرد نظرات خویش مبارزه کند. در عین حال جناح مسلط نیز می بایست با ایجاد فضای دمکراتیک در درون تشکیلات و احتراز از برخوردهای بوروکراتیک به یک مبارزه فعال ایندولوژیک دامن زده و شرایط را برای فعال شدن مباحثات سیاسی - تشکیلاتی ممکن سازد. اتکاء صرف به اهرمهای بوروکراتیک "تشکیلاتی" نهایتاً نمیتواند به عاقبت دیگری جز آنچه که روی داد یعنی یک انشعاب غیراصولی ختم گردد. بدیهی است که فقدان شرایط فوق در کومه له بتدریج به سلطه فضای مسمومی انجامیده که در چهارچوب آن متاسفانه همچون اکثر انشعابات سالهای اخیر در میان نیروهای انقلابی به جای بروز چالشهای نظری و راهگشا برای جنبش انقلابی برخوردهای شخصی، اختلاف سلیقه ها و تنگ نظریهای خرده بورژوازی میدان عمل یافته و به سرعت با لافهای ایاندولوژیک - سیاسی غیرواقعی تزئین شده و انشعاب غیراصولی کنونی را به بار آورده اند. انشعابی که با توجه به نقش و سابقه کومه له در جنبش انقلابی خلق کرد و وظایف انقلابی ای که می تواند برعهده چنین جریانی قرار داشته باشد، بدون تردید از جنبه های متفاوت وسایل سوء استفاده های ضدانقلابی و غیرانقلابی دشمن، تمامی مرتجعین و فرصت طلبان رنگارنگ را

هرچه بیشتر فراهم کرده و دامنه عواقب ناگوار این انشعاب غیراصولی را در افکار عمومی و در اذهان نیروهای باقی مانده هرچه وسیعتر ساخته است. با اتکاء به این حقایق است که انشعاب اخیر در کومه له نمیتواند مورد تأیید هیچ نیروی انقلابی ای قرار گیرد و به همین اعتبار محکوم و مذموم است.

پاورقی ها:

۱. جناح منشعب، این اقدام یعنی اعلام "بازسازی" کومه له و بالنتیجه اعلام انشعاب را با عباراتی نظیر "بازتاب یک نیاز سیاسی واقعی جریان کومه له" توضیح میدهد.

۲. حقیقت این است که مساله "نقد تجربه حزب کمونیست ایران" در بین طراحان آن اگر محتوای جدی ای داشته باشد و در روند تکاملی خویش به محملی برای توجیه راست روی های سیاسی بدل نگردد یکی از مباحث ارزشمند در جریان مبارزه ایندولوژیک حول مسایل مورد اختلاف برای جنبش کمونیستی خواهد بود. در جریان تحول اخیر از مبانی معدود سیاسی - و شاید بتوان گفت تنها مبنای توضیح داده شده ای - که جناح منشعب در توجیه اختلافات خود و علت انشعاب اعلام کرده، مساله نقد "تجربه حزب کمونیست ایران" است. ۱۸ سال پیش که کومه له و جریان موسوم به "اتحاد مبارزان کمونیست" با جارو جنجال تشکیل "حزب کمونیست ایران" را اعلام و با تبلیغات بورژوازی همه را به پیوستن به آن فراخواندند، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای انقلابی با نقد جوانب گوناگون این "حزب سازی" کومه له را از

مرک بر امپریالیسم و سکهای زنجیریش!

کمرنگ از "تاموفق بودن این پروژه و ضرورت نقد" این "حزب" سخن گویند. البته امروز با توجه به موقعیت کنونی و پروسه ای که "حزب" مزبور طی کرده، از بار انقلابی "نقد"، این رفقا به طرز قابل ملاحظه ای کاسته شده است. برغم این، رفقای "کومه له" اگر به راستی ادعای "برخورد صادقانه" و "نقد صادقانه" و تثبیت مجدد "سنتهای انقلابی" و... را دارند باید با گسست کامل از شیوه های برخورد گذشته، به عنوان کسانی که در تمام پروسه تشکیل این حزب، در سطح تصمیم گیری ها دخیل بوده اند، یک نقد مارکسیستی و همه جانبه و بدون ملاحظه از تجربه این حزب سازی را ارائه دهند، موضع کنونی خود راجع به انتقادات که در طول ۱۸ سال گذشته در سطح جنبش به این "حزب" شد را روشن نمایند و به این ترتیب به پروسه ساختن یک حزب کمونیست واقعی در جامعه ما خدمت کنند.

مارکسیسم انقلابی" و "شیوه برخورد کومه له و... به مبارزه ایدئولوژیک از انتشارات چنخا (۱۳۶۲).

در آن زمان رفقای کومه له در رکاب "اتحاد مبارزان کمونیست" و تحت تاثیر منش غیرانقلابی آن جریان، تمامی این انتقادات را نادیده گرفته و با سکتاریسم مطلق و استفاده از غیراصولی ترین شیوه های برخورد بداندان پاسخ گفته و به شکلی کودکانه به تحقیر منتقدین پرداختند.

گرچه پراتیک و روند مبارزه طبقاتی به سرعت و به نحو بسیار صریحی نشان داد که "حزب کمونیست ایران" از همان بدو آفرینش یک حزب کاغذی و فاقد کمترین مشخصه های یک حزب کمونیست واقعی بوده، اما برای رفقای جناح منشعب -منتقدین کنونی حزب- گذشت ۱۸ سال لازم بود تا چشمهای خود را به روی واقعیت بکشایند و هرچند محدود و

مضرات ناشی از این عمل منع کردند. در این میان چریکهای فدایی خلق با توجه به نقش کومه له و مبارزات مسلحانه دلاورانه پیشمرگان آن در جنبش مقاومت خلق کرد و وظیفه ای که در قبال این جنبش بر دوش کومه له قرار داشت به رهبری کومه له صمیمانه متذکر شدند که برای این "حزب" به دلیل "برنامه بورژوا فرمیستی" آن، "چگونگی تشکیل" اش، ساخت روشنفکری و "فقدان ارتباط و پیوند" این حزب با طبقه کارگر و بالاخره به خاطر شیوه های غیرانقلابی گردانندگان اش برغم ادعای رهبران آن "هیچگونه نقش تعیین کننده ای" در "جنبش کمونیستی" قاتل نمی باشند. چریکهای فدایی خلق از روی احساس تعهدی که به منافع جنبش انقلابی خلقهای ایران و بویژه جنبش خلق کرد داشتند به رفقای کومه له گوشزد کردند که "مساله اساسی، برخورد با این امر است که چرا کومه له و اتحاد مبارزان، با طرح یک برنامه بورژوایی و فرمیستی به عنوان برنامه حزب کمونیست - و ادعای اینکه براساس این برنامه حزبی تشکیل خواهد شد که بر سرنوشت جنبش کارگری و کمونیستی ایران و به این اعتبار موقعیت و آینده تمام سازمانهایی که خود را در این جنبش سهم می دانند، تأثیری مستقیم و تعیین کننده ای دارد- به بحثهای انحرافی و فرعی در درون جنبش کمونیستی دامن می زنند؟ چریکها در آن برهه زمانی اضافه کردند "به نظر ما اگر تشکیل این حزب در سرنوشت کسانی تأثیر مستقیم و تعیین کننده ای داشته باشد همانا سرنوشت همین دو سازمانی است که به خود نام "تیروهای برنامه حزب" داده اند. آنها با تشکیل حزب خود براساس این برنامه و با این شیوه تبلیغی که در پیش گرفته اند، خود را به نحو دردناکی از جنبش کمونیستی ایران منزوی میکنند....." (رجوع کنید به جزوات "کومه له و

کمکهای مالی

۱۰	۲
۵۰	رفیق شهید جمشید هدایتی
۵۰	رفیق شهید سلیمان میریلوک
	سوئد
۲۰۰	کرون
۱۲۰۰	رفیق کبیر فریدون جعفری
۲۰۰	بهرز دهقانی
۴۰۰	بهرز دهقانی
۱۰۰	عبدالحسین عنابی شیشوانی
۴۰۰	روح انگیز دهقانی
۱۰۰	روح انگیز دهقانی
۴۰۰	عبدالحسین عنابی شیشوانی
۳۰۰	پویان
	کانادا
۱۰۰	پوند
۳۹.۳۴	ش و پ

۲۰	مارک	آلمان
		ر- ج
		انگلستان
۸۰	پوند	ر-ع
۶	"	عزت
۱۵	"	رفیق شهید اسماعیل هادیان
۱۰	"	سینا
۲۰	"	خلق کرد
		چریک فدایی خلق رفیق عباس مفتاحی
۵۰	"	
		چریک فدایی خلق رفیق کاظم سعادت
۵۰	"	
۱۲.۵۰	"	پیام فدایی
۲۰	"	نیما

خبر کوتاه بود.....

و دست و پا از آزادیست در زنجیر....
 عزیزم دختره
 آنان برای دشمنی با من، برای دشمنی با تو،
 برای دشمنی با راستی اعدایشان کردند.
 و هنگامی که یاران با سرود زندگی بر لب
 به سوی مرگ می رفتند
 امیدهای آشنا میزد چو گل در چشمان لبخند
 به شوق زندگی آواز می خواندند
 و تا پایان به راه روشن خویش با وفا ماندند
 عزیزم پاک کن از چهره اشکت را ز جا برخیز
 تو در من زندگی ای، من در تو، ما هرگز نمی میریم
 من و تو با هزاران دگر این راه را دنبال میگیریم
 از آن ماست پیروزی،
 از آن ماست فردا با همه شادمانی و بهروزی
 عزیزم کار دنیا روبه آبادی است
 و هر لاله که از خون شهیدی می دمدم امروز
 نوید روز آزادی است.

ع - الف - سایه

خبر کوتاه بود
 اعدایشان کردند
 خروش دخترک برخاست،
 لبش لرزید.
 دو چشم خسته اش از اشک پر شد،
 گریه را سر داد
 و من با کوششی پر درد اشکم را نهان کردم،
 چرا اعدایشان کردند؟
 می پرسید زمن با چشم اشک آلود
 چرا اعدایشان کردند؟
 عزیزم،
 دخترم اینجا شکفت انگیز دنیایی است.
 دروغ و دشمنی ترمانروایی میکند اینجا،
 طلا این کیمیا خون انسانها
 خدایی می کند اینجا
 شکفت انگیز دنیایی که همچون قرن های دور
 هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن آلوده است
 در اینجا حق و انسان حرفهای پوچ و بیهوده است
 در اینجا رهنی، آدمکشی، خونریزی آزاد است

گرامی باد خاطره جاوید چریکهای فدایی خلق که در نبرد با امپریالیسم و ارتجاع جان
 باختند و خون خود را وثیقه رهایی طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده نمودند.



برجنگل بی بهار می شکفتند

به درختان بی ریشه میوه می آورند....

با حنجره های خونین می خوانند

و چون از پای درآمدند

درفشی بلند به کف دارند

رفقا:

شاهرخ هدایتی، فرهاد سپهری (در ظفار)، محمدقلی جهانگیری، مهین جهانگیری، حسین مدیرشانه چی، محمدحسین
 خادمی، علیرضا شفیعی، محمدحسین سلیمانی، علی بهروزی، علی برنشان، محمد قادری، حسین رکنی، احمد پیل
 افکن، علی اصغر ذاکری، فرج الله نیک نژاد (کاک وریا)، سلیمان (جاسم)، سلیمانی، پرویز نصیر مسلم، اسدالله
 بشردوست، زهرا آقایی قلهکی، ابوالقاسم اصغری صحت، عبدالکریم جبرایی، محمدحسین معینی، غلامرضا تالوردیان

چایچی، فریدون شافعی (کاک رحمان)

چهره سیاه دیکتاتوری امپریالیستی از ورای دو رویداد

آنچه در زیر می آید شرح دو رویداد است. شرح نمونه هایی از بیشمار نمونه ها که روندی عمومی را در جامعه ما تشکیل میدهند. روندی که بیانگر سلطه یکی از شدیدترین دیکتاتوری ها در جامعه ماست.

روسای کارخانه کشمیر کرمانشاه پس از اینکه به مدت ۸ ماه از پرداخت حقوق کارگران امتناع می نمایند، اعلام میکنند که کارخانه ورشکست شده و با عنوان این دلیل ۱۳۰ نفر از کارگران کارخانه را اخراج می کنند. (کارخانه ۴۰۰ نفر کارگر داشته است. تاریخ رویداد به یک سال و نیم پیش برمیگردد). اغلب کارگران اخراجی سابقه کارهای طولانی در کارخانه داشتند. کمترینشان بیش از دهسال. حتی در میان آنان کسانی بودند که ۲۴ سال از عمر خود را در این کارخانه صرف کرده و با رنج و زحمت خود برای صاحب و روسای کارخانه ثروت انباشته بودند. اگر قرار بود این کارگران سر موقع بازنشست شده و حقوق بازنشستگی دریافت کنند و یا بازخرید شوند این امر برای صاحب کارخانه چند میلیون تومان خرج برمی داشت. در حالیکه جمهوری اسلامی بمشابه رژیم ضدکارگری و مدافع سرمایه داران، راه های "آسان" و بی خرجی را جلوی پای استثمارگران و زالوصفتان قرارداده است: اخراج کارگران بدون قبول کمترین مسئولیت در قبال زندگی آنان.

کارگران اخراجی که همگی مرد بودند و

می بایست خرج زن و بچه هایشان را تامین کنند، (اغلب ۸-۵ بچه داشتند) و گریه خانه های اجاره ای شان را پردازند و غیره؛ ۸ ماه بدون دریافت مزدی در کارخانه جان کنده بودند و مخارج خود را در این مدت با فروختن اسباب و وسایل خانه، قرض از هرکس که میتوانستند و غیره تامین کرده بودند و اکنون روسای کارخانه به آنها میگفتند نه فقط حاضر به پرداخت مزد ۸ ماه کار آنان نیستند بلکه بدون پرداخت کمترین پولی آنها را از کارخانه اخراج می نمایند.

چکار می بایست کرد؟ کارگران اخراجی آگاه تر و با تجربه تر به فکر افتادند با متحد کردن بقیه کارگران اخراجی دست به اعتراض بزنند. آنها با دیگر کارگران به صحبت نشستند و بالاخره قرار شد دسته جمعی به تهران بروند و در حالیکه وزارت کار را در تهران در جریان ستم و ظلمی که در حق آنان صورت گرفته قرار می دهند به طرف دفتر ریاست جمهوری راهپیمایی نموده و شکایت خود را پیش رئیس جمهور خاتمی ببرند. اقدامی ظاهرا ساده و قانونی!

کارگران بلیطها اتوبوس را برای رفتن به تهران در روز مشخص رزرو میکنند. علیرغم بی پولی اشان حتی اعلامیه هایی چاپ می کنند که در آن ها علت سفر خود به تهران و شرایط دشواری که صاحب و روسای کارخانه کشمیر برای آنان بوجود

آورده اند را توضیح می دهند. در این اعلامیه کارگران همچنین اعتراض خود نسبت به تصویب لایحه خارج کردن کارگاههای تولیدی کمتر از ۵ کارگر از مشمولیت قانون کار را ابراز می دارند. (همانطور که می دانیم این لایحه ضدکارگری علیرغم مخالفت و اعتراض کارگران سراسر ایران بالاخره از طرف نمایندگان جمهوری اسلامی در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید).

روز مشخص حرکت به طرف تهران فرا می رسد و کارگران ستمدیده خود را به جلوی وزارت کار در تهران می رسانند. در آنجا آنها خود را با صحنه غیرمنتظره ای مواجه می بینند. مستقبلین ناخوانده ای در انتظارشان بودند: پلی، کارگران خود را به ناگاه در محاصره نیروهای مسلح پلیس، نیروهای انتظامی می بینند که از قبل منتظر آمدن کارگران به آن محل بودند. هنوز کارگران بر ناباوری خود فائق نیامده بودند که نطق یکی از دست اندرکاران پلیس واقعیت بی حقوقی کامل کارگران در رژیم جمهوری اسلامی را به آنها یادآوری میکند و با تاکید آنها را متوجه می سازد که تحت سلطه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم حتی مبادرت کارگران به شکایت از مطالبی که در حق آنان روا شده، حتی به خود مقامات جمهوری اسلامی، مجازات مرگ را به همراه دارد. مشخصا به کارگران گفته می شود: ما میدانیم شما به چه دلیل از کرمانشاه راه افتاده و به اینجا آمده اید. ما میدانیم که ۸ ماه حقوق شما را نپرداخته اند. می دانیم شما را از کار بیکار کرده اند و.... همه آنچه شما می گوئید نیز درست است. ولی ولی بدانید که اگر بخواهید از اینجا به طرف دفتر ریاست جمهوری راهپیمایی کنید دیگر رنگ صورت زن و

بچه های خود را نخواهید دید. ما با کسی شوخی نداریم. این حرف جدی ماست ! اتویوس برگشت به کرمانشاه را برای شما آماده کرده ایم ، بلیط هم برایتان تهیه کرده ایم، از همینجا یک راست به شهر خود بازگردید.....

کارگران محاصره شده در میان نیروهای مسلح پلیس که بدون هیچ پرده پوشی آنها را به مرگ تهدید میکردند ، دست از پا درازتر سوار اتویوس از قبل تهیه شده می شوند و به کرمانشاه باز می گردند. در این سفر اعتراضی، آنها فقط موفق می شوند تعدادی از اعلامیه های خود را بدست دیگر کارگرانی که در حوالی وزارت کار بودند، برسانند.

تاریخ رویداد دوم به یکسال پیش برمیگردد به دوره ای که هنوز به چند روزنامه به نشانه وجود روند اصلاحات در جامعه اجازه انتشار داده می شد. آنچه در این رویداد بارز است دخالت وقیحانه و آشکار نیروهای وزارت اطلاعات و امنیت کشور(ساواک جمهوری اسلامی) در کنترل روزنامه ها از هر طریق ممکن است.

پسر جوانی در یکی از روزنامه های باصطلاح اصلاح طلب مشغول کار بود. وی با توجه به آگاهی نسبی سیاسی خود به عنوان یک گزارشگر اجتماعی برای روزنامه گزارشهای مستند از زندگی اجتماعی مردم تهیه می نمود. امضای پای این گزارشها هم مستعار بود و او نام واقعی خود را ذکر نمیکرد. هنوز مدت کوتاهی از اشتغال به کار او در آن روزنامه نمی گذشت که یک روز در نزدیکی محل دفتر روزنامه ماشینی در جلو پای او متوقف می شود که سرنشینان مسلح آن او را مجبور میکنند سوار ماشین شود. سه نفر سرنشین

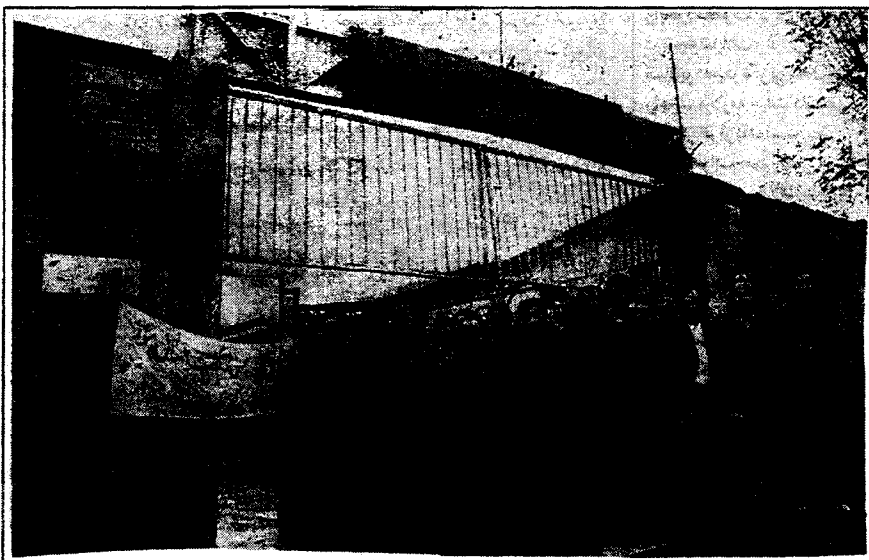
مسلح به جوان مزبور میگویند اسم واقعی تو..... است که با نام مستعار در فلان روزنامه گزارش اجتماعی می نویسی. متن این گزارشات برعلیه نظام جمهوری اسلامی است. ما نیروهای اطلاعاتی رژیم به تو اخطار می کنیم که دیگر دنبال تهیه گزارشهای اجتماعی تروی و از اینکار دست برداری. و سپس او را از ماشین پیاده میکنند.

پسر جوان اگر چه از این واقعه بسیار شوکه شده بود ولی از شغل خود کنار نمی رود و اگر چه با خود سانسوری اما همچنان به تهیه گزارشات مستند اجتماعی می پردازد..... مدتی نمیگذرد که ماشین قبلی با سرنشینان مسلحش دوباره سر راه او سبز می شود و سرنشینان مزبور پسر جوان را که این بار بسیار ترسیده و وحشت زده شده بود سوار ماشین میکنند. این در حالی بود که لوله مسلسلهای آنان به سوی جوان قرار گرفته بود. نیروهای اطلاعاتی رژیم به جوان گزارشگر میگویند این اخطار آخر ماست. می بینی حالا که تو را سوار این ماشین کردیم هیچکس متوجه نشد. اگر از کار خود دست برداری به همین صورتی که امروز سوارت کردیم

می اندازیم توی این ماشین و سربیه نیست ات میکنیم. هیچکس هم نمی فهمد چی به سرت آمد درست با چنین وقاحتی مامورین امنیتی رژیم مانع از ادامه کار یک گزارشگر ساده می شوند. امری که خود جلوه ای دیگر از حاکمیت دیکتاتوری عربان در جامعه ما را نشان می دهد.

اما اجازه دهید همینجا سوال کنیم که وجودچنین دیکتاتوری در ایران از کجا نشات می گیرد و ماهیت آن چیست؟ و اگر بخواهیم با زبان مارکسیسم صحبت کنیم سوال این است که سیطره کدام سیستم اقتصادی اجتماعی در ایران وجود چنین دیکتاتوری خشن وعریانی را در جامعه ما الزامی ساخته است. پایه مادی و زیربنای حاکمیت سیاسی کنونی (بمثابه روینا) کدام است؟

مذهبی بودن رژیم حاکم بر ایران (رژیم جمهوری اسلامی) بسیاری را به نادرست و خطا برآن داشته است که این رژیم را عینا از نوع رژیمهای قرون وسطایی به حساب می آورند و دیکتاتوری آنها استبداد مذهبی قرون وسطایی تصور نمایند. هم



صحنه ای از تجمع اعتراضی کارگران زحمتکش کارخانه جواهریان تهران

شود) همگی دیکتاتور بوده و جز با توسل به وحشیانه ترین شیوه های سرکوب نمیتوانند خود را براریکه قدرت نگاه دارند.

دیکتاتوری در جامعه ما تنها با نابودی سیستم سرمایه داری وابسته ایران از بین خواهد رفت. استبداد مذهبی جمهوری اسلامی ماهیتا همانا دیکتاتوری امپریالیستی است.



دیکتاتوری می بیند. سیستم سرمایه داری وابسته سیستمی است که برخلاف سرمایه داری کلاسیک قرن ۱۹ دموکراسی پذیر نیست. با آزادیهای فردی و اجتماعی در تقابل قرار دارد و موجودیتش تنها با سلطه دیکتاتوری خشن و عریان در جامعه هم آهنگ بوده و با آن عجین می باشد. هم اینروست که رژیمهای مدافع این سیستم با شدت کمتر یا بیشتر (که حد آن باید با فاکتورهای اجتماعی مختلف سنجیده

از این رو گاه آنرا با عبارتهایی نظیر رژیم قرون وسطایی، نابهنگام تاریخی و غیره توصیف می کنند. البته در این واقعیت تردیدی نیست که شیوه های سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در موارد بسیاری درست یادآور بی رحمی ها و وحشی گریهایی است که حکومت های مذهبی در قرون وسطی برعلیه توده های مردم به کار می گرفتند. هرچند در دنیای رشد علم و تکنیک، جمهوری اسلامی از وسایل و امکانات تکنیکی برخوردار است که به جنایات این رژیم در حق مردم ابعادی بسیاری وسیعتر و فاجعه آمیز تر می بخشد. اما بین رژیم جمهوری اسلامی و حکومتهای مذهبی قرون وسطی یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن اینکه حکومت های قرون وسطی مدافع منافع اربابان فئودال آن زمان بودند و در جهت ابقای سیستم فئودالی که خود الزاما با خشونت عریان همراه است به مقابله با توده های تحت ستم (اکثریت قریب به اتفاق آنها را دهقانان تشکیل می دادند) می پرداختند. توسل آنها به استبداد خشن و شیوه های وحشیانه سرکوب در چهارچوب نظام فئودالی حاکم تنها هدف حفظ منافع فئودالها را تعقیب می نمود. اما رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی به حکمرانی مشغول است که سیستم امپریالیستی بر جهان حاکم است. واقعیت را بخواهیم جمهوری اسلامی مدافع منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته ایران می باشد و در جهت حفظ مناسبات امپریالیستی در جامعه ما و سیستم اقتصادی - اجتماعی در ایران که سرمایه داری وابسته نام دارد خود را ملزم به اعمال شدیدترین شیوه های

اندونزی: تداوم جنایات خونین حکومت برعلیه توده ها

در اقصی نقاط دنیا توده هایی که تحت سلطه سرمایه دار جهانی (امپریالیسم) قرار دارند به شکلهای مختلف برعلیه این سلطه مبارزه میکنند. در این مبارزات گاه آنچه بیش از هرچیز عمدگی یافته و چشمگیر است شدت بی حد وحصری جنایاتی است که پاسداران و محافظین سیستمهای ضدخلقی از خود نشان میدهند. یک نمونه از این واقعیت در تاریخ ۱۱ نوامبر در اندونزی در ایالت "آسه" روی داد. هنگامیکه صدها نفر برای شرکت در مراسم سالگرد رفراوندومی که در جاکارتا صورت گرفته بود خواست برگزاری تظاهراتی را داشتند به گمان توده های شرکت کننده این تظاهرات به نفع آزادی توده های "آسه" از زیر سلطه نیروهای ضدخلقی اندونزی صورت می گرفت از این رو آنها سعی داشتند از طرق مختلف از راههای زمین و از طریق دریا خود را به "آسه" برسانند. ولی نیروهای امنیتی اندونزی با گشودن آتش، بسیاری از آنها را کشته و زخمی ساختند. پلیس هنگامیکه جمعیت یا قصد پیاده شدن از کشتی را داشتند و یا هنوز روی آب بودند به روی آنها آتش گشود و جمعیتی را که هیچ راه فراری نداشت غافلگیر و قتل عام نمود. برخی گزارشات تعدادجان باختگان را حداقل ۳۱ و برخی دیگر تعداد آنها را ۱۰۰ نفر ذکر کرده اند.

شعار پناهجویان در ترکیه: مرگ بر سازمان ملل !

سه شنبه ۲۲ آذر حدود ۱۰۰ پناهجوی کرد ایرانی و عراقی در ترکیه که از برخوردهای به غایت غیرمستولانه این سازمان و بلا تکلیفی خویش به خشم آمده بودند، دفتر سازمان ملل را اشغال کردند و به عدم رسیدگی به خواستههایشان اعتراض کردند. پناهجویان شعاری میدادند: مرگ بر سازمان ملل! بین ما تبعیض نگذارید! پلیس ترکیه وحشیانه پناهجویان معترض را مورد حمله قرار داده و به ضرب و شتم پناهجویان و منجمله زنان و کودکان پرداخت. حرکت پناهجویان سرانجام با دستگیری تعدادی از آنها توسط پلیس سرکوب شد. شایان ذکر است که اوضاع پناهجویان ایرانی در ترکیه به لحاظ اقتصادی و اجتماعی به شدت وخیم است و مسئولین سازمان ملل برغم ادعاهای دهان پرکن خویش مبنی بر دفاع از پناهجویان و حق پناهندگی در عمل با برخوردهای پناهجو ستیز و غیردموکراتیک خود زندگی آنها را به بازی گرفته اند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!



قیام دلاورانه توده های فلسطین و عوامفریبی های جمهوری اسلامی

سرکوب ددمنشانه جنبش انقلابی مردم فلسطین در هفته های اخیر توسط رژیم سرکوبگر اسرائیل و اوج گیری بلاانقطاع مبارزات قهرمانانه توده های مقاوم فلسطینی، به فرصت نوینی برای تشدید تشبثات ضدانقلابی جمهوری اسلامی برعلیه خلقهای منطقه و عوامفریبی های سران این رژیم در مورد مساله فلسطین بدل شده است. با اوج گیری بحران در سرزمینهای فلسطین، رژیم جمهوری اسلامی نیز ماشین تبلیغاتی خود را در رابطه با مساله فلسطین فعال تر ساخته و سران فریبکار جمهوری اسلامی ضمن افزودن بر شدت شعارهای "ضدصهیونیستی" خویش، از بسیج "جهان اسلام" برعلیه اسرائیل و دفاع از "اسلام" و "مسلمانان" در فلسطین دادسخن می دهند. شدت یابی شعارهای دروغین ضدصهیونیستی رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی است که کارنامه حکومت این رژیم در ظرف ۲۱ سال گذشته، مشحون از روابط پنهان و آشکار با دشمنان قسم خورده خلق فلسطین یعنی رژیم سرکوبگر اسرائیل و صهیونیستهای جنایتکار بوده است، روابطی که هر از چندگاه جلوه ای از ابعاد آن به مناسبتی نظیر افتضاح ایران گیت - برملا شده و دست حاکمان جمهوری اسلامی را رو کرده است. قابل ذکر است که در همین رابطه در ماههای اخیر نیز وزیر خارجه سابق اسرائیل دیوید لوی یکبار دیگر پرده از تلاشهای جمهوری اسلامی برای تماس و مذاکره با دولت اسرائیل برداشت و عنوان کرد که دولت او تقاضای جمهوری اسلامی برای مذاکره محرمانه را رد کرده است.

حقیقت این است که جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدن خویش با دخالت گری های آشکار و گسترده در مساله فلسطین، همواره نقش ضدانقلابی معینی را در سطح منطقه به پیش برده است. برای شناخت این نقش ضدانقلابی کافی است که به سیاست امپریالیستها در مورد مساله فلسطین دقت کنیم. همه می دانند که در چند دهه اخیر استراتژی امپریالیستها در مورد مساله فلسطین، تنها به سرکوب وحشیانه جنبش انقلابی خلق فلسطین محدود نگشته است. امپریالیستها و همپالگی های صهیونیستشان برای حفظ منافع خود در منطقه، علاوه بر سرکوب ددمنشانه و عریان خلق فلسطین، همواره کوشیده اند تا با تقویت "رهبران" سازشکار این جنبش از یک سو و کانالیزه کردن رادیکالیزم جنبش توده های تحت ستم فلسطین در زیر پرچم جریانات دست ساز و مرتجعی نظیر حزب الله، انرژوی انقلابی جنبش خلق فلسطین را هرچه محدودتر ساخته و آن را از مسیر انقلابی خود منحرف سازند. در چارچوب این سیاست، جمهوری اسلامی وظیفه تغذیه و تسلیح جریانات دست ساز و مرتجعی نظیر "حزب الله" و "حماس" و..... و همچنین تلاش برای گسترش نفوذ مادی و معنوی این جریانات ضدانقلابی در میان توده های فلسطینی را برعهده داشته است. و در این راه همه شاهدند که چگونه دولتمردان جمهوری اسلامی با دست و دلبازی، سالانه صدها میلیون دلار از ثروتهای عمومی و دسترنج کارگران و خلقهای محروم ما را صرف اقدامات ضدانقلابی خود و مزدورانشان در فلسطین و لبنان کرده اند. امروز نیز اوجگیری شعارهای دروغین ضداسرائیلی رژیم جمهوری اسلامی و اشک تمساح ریختن برای حقوق حقه توده های فلسطین، باید بر بستر این سیاست مورد بررسی قرار گیرد.

در مورد اهمیت دخالت گریهای ضدانقلابی جمهوری اسلامی در فلسطین بویژه باید به این واقعیت رجوع شود که امروز حدت یابی بحران در سرزمینهای فلسطینی و قیام دلاورانه توده ها بیش از هر زمان دیگری بن بست "صلح" امپریالیستها و رژیم صهیونیستی اسرائیل با "دولت" عرفات را به نمایش گذارده و گرایش شتابناک توده ها برای تغییر بنیادین وضع موجود را تشدید ساخته است. تصاویر تکان دهنده کشتارها و وحشیگری های بی حد و حصر ارتش سفاک اسرائیل برعلیه خلق فلسطین و به خاک و خون کشیدن صدها فلسطینی بی دفاع، تردیدی در دروغین بودن "صلح" و "ثباتی" که اساسا توسط امپریالیستها، دولت اسرائیل و مرتجعین رنگارنگ بین المللی طراحی و معماری شده و منجر به "حکومت خودگردان" فلسطین گشته را باقی نگذاشته است. تا جائیکه حتی فریبکارترین منادیان این "صلح" نیز این روزها نمیتوانند "شکست" پروژه "صلح" خاورمیانه را کتمان کنند. پیام و هدف توده های قیام کننده ای که با دست خالی در مقابل دولت اسرائیل به مقاومت دست زده اند و صفر گلوله های ارتش اسرائیل در سرتاسر سرزمینهای فلسطینی به طور روزمره سینه آنها را می شکافد روشن است. آنها آزادی، حق تعیین سرنوشت و دموکراسی و رهایی

از سلطه و اشغال اسرائیل و اربابان بین المللی اش را خواهند و با اعمال انقلابی خود نشان می دهند که درمورد ثبات "صلح" جاری و ماهیت ضدانقلابی این "صلح" و "ثبات" ادعایی امپریالیستها و مرتجعین از آگاهی زیادی برخوردارند.

جمهوری اسلامی با درک این موقعیت و روانشناسی توده های قیام کننده با تشدید شعارهای دروغین خود می کوشد که خود را طرفدار دو آتشه حقوق خلق فلسطین جا زده و به این ترتیب دامنه نفوذ ضدانقلابی خویش در فلسطین و لبنان را توسعه دهد.

قیام در سرزمینهای فلسطینی که برغم سرکوبیهای ددمنشانه ارتش اسرائیل و تلاشهای سازشکارانه "دولت خودگردان" با اتکاء به روحیه انقلابی و مقاومت های حماسی توده ها همچنان تداوم یافته است، یکبار دیگر دو اصل گرانبهای مبارزاتی را با شفافیت به نمایش گذارده است. رویدادهای اخیر برغم تمام تلاشهای مرتجعین ثابت کرد که اولاً: در شرایط سلطه امپریالیسم، مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و رهایی خلق فلسطین از طریق تشکیل یک حکومت دمکراتیک فلسطینی، با نابودی بی چون و چرای این سلطه و تمام تجلیات آن گره خورده است. پروسه رسوای "صلح" کنونی که محصول توطئه های ضدانقلابی امپریالیستها و دولت اسرائیل با اتکاء به رهبری سازشکار جنبش فلسطین در قرارداد ۱۹۹۰ در اسلو است، نه تنها اوضاع وحشتناک اقتصادی توده های زحمتکش را بهبود نبخشیده و هیچیک از خواسته های اساسی خلق فلسطین یعنی حق تعیین سرنوشت و دمکراسی را متحقق نکرده، بلکه اصولاً با هدف انحراف جنبش انقلابی ای که برای تحقق این حقوق میجنگد، طرح ریزی شده و از این نظر حتی اگر دوباره باصطلاح نجات یابد اساساً نمیتواند به هیچگونه صلح دمکراتیک و بالنتیجه ثبات و امنیت و آزادی برای خلقهای تحت ستم فلسطین و اسرائیل منجر گردد.

ثانیاً: در شرایط فقدان یک رهبری پرولتری و نیروی واقعا انقلابی و پیگیر مدافع منافع توده ها، هرگونه راه حلی با ادعای حل مساله ملی از سوی هر نیروی بورژوایی - حتی اگر این نیروها به تشکیل دولتهای کاریکاتوری ای نظیر دولت خودگردان موفق گردند - فریب و سرابی بیش نخواهد بود و به این اعتبار قادر به حل تضاد جامعه فلسطین یعنی تضاد توده های تحت ستم با سلطه امپریالیسم و صهیونیسم نخواهد گردید. "دولت" چنین نیروهایی همانگونه که سرنوشت رقت بار یاسر عرفات و حکومت خودگردان او نشان داد - جز رسوایی حاصل از سازشکاری با دشمنان خلق فلسطین و رویارویی و مقابله با جنبش انقلابی توده ها نصیبی نخواهد برد.

امروز در شرایط حضور دلیرانه توده های فلسطینی در صحنه، امپریالیستها می کوشند آب رفته "صلح" را به جوی باز گردانند، ارتش اسرائیل بی مهابا سرکوب می کند و مرتجعین رنگارنگ نظیر جمهوری اسلامی می کوشند با زدن ماسک دفاع از توده های فلسطینی، جنبش آنان را از جهت گیری به سوی اهداف واقعی یعنی کسب حق تعیین سرنوشت از طریق نابودی سلطه امپریالیسم و صهیونیسم و رسیدن به آزادی و صلحی دمکراتیک با سایر خلقهای منطقه بازدارند. به این اعتبار دفاع قاطعانه از جنبش انقلابی توده های تحت ستم فلسطین و خواستههای عادلانه آنها و در همان حال افشای توطئه های امپریالیستها و صهیونیستها و تمامی سازشکاران و مرتجعین رنگارنگ بین المللی نظیر جمهوری اسلامی وجوه به هم پیوسته یک موضع انقلابی در قبال مساله فلسطین را تشکیل می دهند.

پیروزیاد جنبش انقلابی خلق فلسطین بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم!

برقرار باد اتحاد نیروهای انقلابی و خلقهای سراسر جهان!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۰ نوامبر ۲۰۰۰

پای در دلد کارگران از لابلاي مطبوعات رژیم

رفاه بی رفاه؟!

جمعی از کارکنان شرکت رفاه و پشتیبانی برق آذربایجان شرقی (وابسته به شرکت برق منطقه ای آذربایجان) با ارسال نامه ای خواستار احقاق حقوق پایمال شده خود گردیده اند. در بخشی از این نامه چنین آمده است: شرکت رفاه و پشتیبانی برق آذربایجان شرقی با آغاز به کار مجلس ششم مشکلاتی را برای کارگران ایجاد کرده است و تحت عناوین مختلف و مبهم عده ای از کارگران را اخراج و عده ای دیگر را به یک شرکت خدمات شخصی واگذار نموده است که مسوولان این شرکت نیز مدتی ماهانه ۳۰-۴۰ هزار تومان حقوق به کارگران می دهند و بعدا اخراجشان می کنند! و زمانی که کارگران به این موضوع اعتراض می کنند، مسوولان شرکت ادعا می کنند که اقدامات انجام شده بنا به دستور وزارت نیرو می باشد؟! "

در ادامه این نامه آمده است: قطعاً چنین اقداماتی موجب تضعیف روحیه کارکنان شده و خواهد شد. کارکنانی که حداقل هفت سال سابقه کار دارند و از اقدار بی بضاعت و نیازمند هستند (اجاره نشین، زنان بیوه و بی سرپرست). "

کارکنان شرکت رفاه و پشتیبانی برق آذربایجان شرقی تأکید کرده اند: "برای حفظ آبرو و شرمنده نشدن نزد زن و بچه تمام مشکلات را به جان خریده ایم و با تمامی کمبودها و ناملایمات ساخته ایم، اما آقایان مسوول شرکت پا را از حد فراتر گذاشته و به هر دلیلی قصد اخراج کارگران را دارند، چرا باید اینگونه باشد؟ "

"لازم به تذکر است که در طول هفت سال گذشته این شرکت چندین مدیر عامل و هیأت مدیره به خود دیده است که این جا به جایی و تعویض های مکرر به چه دلیلی انجام می شود؟ سوالی است که باید آقایان پاسخگو باشند، اما سوال اساسی این است که چرا همیشه کارگران باید قربانی باشند، به راستی به آنانی که رفاه و آسایش کارگران شرکت رفاه و پشتیبانی برق آذربایجان شرقی را برهم می زنند، چه باید گفت؟ "

کارگران فصلی، بیرون!

"راه نشین" سخنگوی ۱۰۵ کارگر اخراجی کارخانه کنسرو اتکا قائم

شهر: در کارخانه کنسرو قائم شهر تنها چیزی که مهم نبود، کارگران بودند و بس! در این کارخانه حتما باید اضافه کار را تقبل می کردیم و دهها بار اتفاق می افتاد که تا نیمه های شب کار می کردیم و بعد در پایان کار هیچ نوع امکاناتی برای کارگران در نظر گرفته نمی شد. و هیچ کس صدایش در نمی آمد.

وی می گوید: همه کارگران اخراجی سالیان سال مشغول به کار بوده و نان آور خانواده اشان هستند. وی توضیح داد: در حال حاضر تحت عنوان اینکه کارگران فصلی هستیم، اخراجمان کرده اند و به جای ما کارگران پیمانی را استخدام می کنند. چرا که این کارگران صبح تا شام کار می کنند و صدایشان در نمی آید حتی اگر از حداقل ها نیز محروم باشند.

خانم کارگری که جزء اخراجی ها می باشد می گوید: شوهرم نابیناست و پنج فرزند دارم، سالهاست که در این کارخانه مشغول به کار هستم. با وضعیت فعلی تکلیف من و شوهر و بچه هایم چیست؟

م.ج. هادی نژاد جانباز ۱۵ درصدی نیز می گوید: با وجود تمامی ناراحتی های جسمی با تمام وجود برای این کارخانه کار کرده ام، آیا این است دستمزد سالیان سال تلاش شبانه روزی؟

کارگر دیگر نیز مدعی است: بازرسان دستگاههای ذریطه هریار که به کارخانه آمدند، نمی توانستیم آنها را ببینیم و هریار که از کارخانه خارج شدند، با دستانی پر از محصولات مشاهده کردیم، واقعا چه بازرسانی؟! "

تکلیف ۵۰۰ نفر کارگر بیکار چیست؟

حدود ۸۰ تا ۱۰۰ نفر از کارگران مستمری بگیریمه بیکاری، چندی پیش در اعتراض به بخشنامه سازمان تأمین اجتماعی در مورد قطع مقرری ماهیانه نزدیک به ۵۰۰ نفر از کارگران بیکار تبریزی، دست به تحصن زدند.

در طی این تحصن که از ۸ صبح تا ۱۵ و ۵۰ دقیقه بعد از ظهر ادامه یافت، یکی از کارگران به نام حسین آزادی تکنشین ساختمان با ۲۴ سال سابقه کار در شرکت های ساختمانی و راه سازی اظهار

بی مهری قرار بگیریم.

داشت: من سال گذشته بیکار شدم و حالا پس از این سابقه طولانی بر اساس بخشنامه داخلی تأمین اجتماعی و تنها پس از سه ماه بهره مندی از بیمه بیکاری به من می گویند، خداحافظ! خوش آمدی!!

نان خالی را هم به سختی می خریم!

عدم توانایی مالی در همه موارد دیده بودیم الا عدم توانایی در خرید نان! با گران شدن قیمت نان، ما کارگران تنها می توانیم نان ساده و هر عدد ۳۰ تومان را خریداری کنیم و نان خشکاشی متعلق به از ما بهتران است.

پیرمرد ۷۵ ساله ای هم که خود را پ. جنگی معرفی کرد و مدعی بود ۸ سال تمام در محیط کاری به نگهداری مشغول بوده است، می گوید: من هم اکنون بدون هیچ گونه درآمدی با زن و پسر بیکارم زندگی می کنم و نمی دانم هزینه روزمره مان را از کجا تأمین کنم؟

کارگران محکوم به فنا هستند؟!

بیش از ۱۵۰ تن از کارگران شرکت "نخ کار" در طی تجمع اعتراضی که در مقابل سازمان گسترش مالکیت واحدهای تولیدی داشته اند، می گفتند:

یکی دیگر از اعتراض کنندگان نیز گفت: ما از ساعت ۸ صبح تا حالا بدون صبحانه و ناهار برای احقاق حق خود مانده ایم و هیچ نتیجه ای نگرفته ایم. براساس این بخشنامه چند صد نفر از مستمری بگیران بیمه بیکاری استان سرگردان شده اند و نمی دانند چه بکنند؟ کارگرانی که حقوق ماهیانه آنها از ۴۰ هزار تا ۱۵۰ هزار تومان متغیر بوده است.

حدود سه سال است که دستمزد کارگران نخ کار به صورت منظم پرداخت نمیشود و این در حالی است که هیچ مرجعی خود را پاسخگو نمی داند. تاکنون مطالب زیادی در خصوص وضعیت بحرانی این کارخانه در روزنامه ها چاپ شده اما هیچ تاثیری نداشته است. زندگی بسیاری از کارگران به خاطر مشکلات اقتصادی از هم پاشیده شده و حتی چندی پیش یکی از کارکنان به خاطر فقر مالی اقدام به خود سوزی کرد و جان خود را از دست داد؟! مسوولین مربوطه خوابند یا بیدار؟ آیا در این میان کسی نیست که به فریاد ما برسد؟

کارگران و تلاش برای زنده ماندن

همه می دانند که حقوق کارگر جماعت تنها بهانه ای برای زنده ماندن است و این قشر قانع و زحمتکش خم به ابرو نمی آورد ولی آیا انصاف است که عده ای بدون در نظر گرفتن شرایط، امنیت شغلی کارگران را هم به مخاطره اندازند و آینده ای تاریک را در مقابل آنها قرار دهند.

کارگر دیگری افزود: همه مسوولین در جریان وضعیت بحرانی "نخ کار" هستند و هیچ جایی نیست که ما تاکنون به آنجا مراجعه نکرده باشیم. هم اکنون در شرایطی هستیم که کلیه امکانات رفاهی از قبیل سرویس ایاب و ذهاب، صبحانه، نهار و لباس کار قطع شده است. تاکنون وعده های فراوانی در ارتباط با راه اندازی کارخانه به ما داده اند اما انبار کارخانه از مواد اولیه خالی است و آقایان هم مرتباً می گویند، کارگران تن به کار نمی دهند، در حالی که ما مواد اولیه برای تولید در انبارها نداریم.

ضرب و شتم کارگران بیکار توسط نیروی انتظامی

ما کارگران آزاد کار که از شهرستان برای کارگری به تهران آمده ایم از زور فقر و نداری اجباراً به محل هایی که محل اجتماع اقشار مختلف کارگران از قبیل جوشکار، نقاش و کارگران ساختمانی است پناه میبریم ولی تازه آنجا اول بدبختی است چرا که پاره ای از ماموران نیروی انتظامی با برخوردهای زشت خود و ضرب و شتم باعث آزار و اذیت ما میشوند...

کارگر معترض دیگری افزود: بر اثر مشکلات مالی با همسرم مجبور به متارکه شده ام و این در حالی است که خانه هم نمی توانم اجاره کنم و به ناچار ۱۳ روز است که در خیابان می خوابم!!

خانواده ما در نهایت فقر در شهرستان و روستاها به سر می برند و منتظرند تا لقمه نانی برای آنها فراهم کنیم ولی دریغ از کار و درآمد ناشی از کار، بسی روزها ما مختصر غذایی هم نداریم ولی چه کسی از درد ما خبر دارد؟!

کارگر دیگری افزود: از تأمین هزینه تحصیلی فرزندان و عمل جراحی همسرم عاجزم به همین علت مجبورم پول نزولی قرض کنم تا هزینه زندگی ام تأمین شود و همین امر موجب گردیده تمام دار و ندارم به باد فنا رود.

۱۶ ماه کار بدون حقوق

یکی دیگر از کارگران تجمع کننده در محل با نشان دادن پای معیوب خود گفت: به علت ابتلا به رماتیسم در حرکت دچار مشکل هستم و این بیماری در حال سرایت به قلبم است، با این که می دانم عوارض بیماری مرا از پای در می آورد، اما پولی برای عمل ندارم، شما به من بگویید چه کنم؟

مدت ۱۶ ماه است ما کارگران شرکت ... حقوق خود را دریافت نکرده ایم و با اینکه استخدام این شرکت می باشیم ولی هیچ مسئولی در مقام پاسخگویی بر نمی آید. تکلیف ما کارگران چیست؟ تا کی ما کارگران باید به خاطر غیرت و علاقه ای که به کشور خود داریم مورد

برد و به مرز گروهکهای برانداز نزدیک خواهد کرد.

یونسی : امروز مدیریت اجرایی کشور بدست فردی است که در سطح جهان چتر حمایتی و امنیتی بسیار بزرگی برای امنیت ملی ما طراحی کرده است که بسیاری میتوانند آنرا ببینند.

محمد رضا تاجیک مشاور خاتمی: بین رهبران عالی رتبه و تراز اول از جمله مقام معظم رهبری و ریاست جمهوری وفاق جدی وجود دارد و این وفاق از روی عشق و علاقه است اما این وحدت به یک رده مدیریتی پائین تر که می رسد مشکل پیدا میکند.

شکوی راد: خاتمی امروز فرصت بزرگ نظام ما است تا بتواند اهداف و اصلاحات لازم را در جامعه اعمال کند و عدول از خاتمی یا عبور از خاتمی هر دو می توانند بحرانهایی را به جامعه تحمیل کند که عاقبت آن نیز از بین رفتن فرصتها و امکانات و امیدهاست.

محمد خاتمی: درخواستهای مردم نباید از امکانات فراتر رود.

دکتر علی رضا نوری زاده نماینده مجلس با اشاره به این واقعیت که درگذشته روزنامه نگاران و دیگرانی که در مقابل حکومت قد علم میکردند را به سادگی می کشتند اما حالا فقط آنها را به زندان می اندازند ادعا نمود که: "میتوانم بگویم که یک قدم به جلو برداشته ایم".

رئیس کمیته پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی:

گزیده هایی از اظهارات سران نظام و مندرجات مطبوعات رژیم

تا یک نفر به مجلس بیاید آن هم شاید با ۳۰ هزار رای.

غلامحسین آقایی نماینده زابل: ظلم و تبعیض دستگاههای اجرایی، مردم را به ستوه آورده است.

شمس الواعظین : به نظر من اصلاحات فرا رفتن از نظام و آسیب رساندن به آن نیست، بلکه فرورفتن درنظام و آسیب شناسی و آسیب زدائی از آن است.

یونسی : نظام "قدرت حل بحران و خود ترمیمی" دارد.

بهزاد نبوی: بزرگترین خطری که نظام را تهدید میکند این است که مردم به جایی برسند که بگویند این نظام اصلاح پذیر نیست.

محمد خاتمی: آن دستهایی که میکوشند این نسل را الغاء کنند و وادار کنند که این نظام نیازهای شما را بر نمی آورد و متوجه خارج نظام شوید ضد ایران، ضداسلام و ضدانقلاب است.

حیات نو: ممکن است خاتمی مطلوب ترین گزینه نباشد اما خاتمی بهترین گزینه انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری است. عبور از خاتمی از هر منظری که صورت گیرد جامعه را به سوی آنارشی سوق خواهد داد. عبور از خاتمی جامعه را از نظام جمهوری اسلامی فراتر خواهد

نماینده آبادان در مجلس: در شرایط کنونی کشور حادثی نظیر آبادان حالتی انفجاری به خود میگیرد و به دلیل مشکلات اجتماعی مانند بیکاری گسترده، تبدیل به غارت موسسات دولتی میشود.

روزنامه آفتاب یزد: هم اکنون زیر جهمی از معضل گسست نسلیها به سر می بریم. جهمی که هرآن پر حجم آن افزوده می شود خدا کند فرو نریزد.

رسالت: باید ببینیم که به دلایل متعدد نگاه مردم به دستگاه حافظ امنیت و موجد عدالت نگاهی از سر اعتماد نیست.

علوی تبار: اگر توقعات فزاینده مردم پاسخ در خور نیاید منجر به ناامیدی و خشونت گرائی می شود.

قربانعلی قندهاری: اگر شرایط را برای قانونمندی فراهم نکنیم فعالیتها زیرزمینی شده و اندک اندک این فعالیتها مبدل به گسلهای وسیع اجتماعی و سیاسی خواهد شد. زلزله های تکان دهنده سیاسی ناشی از همین گسلهای اجتماعی است.

کروبی رئیس مجلس با تکیه بر نتایج انتخابات مرحله دوم مجلس ششم و انتخابات میان دوره ای مجلس پنجم اعلام نمود: در اینگونه انتخاباتها مردم حضور پیدا نمیکنند...در شهری مثل تهران پانصد میلیون تومان باید خرج شود

دمکراسی وجود دارد و همچنین برای گرم کردن تنور انتخابات حزب می سازیم.

میشم سعیدی در رابطه با شبنامه ۸۰ صفحه ای که برعلیه وزارت اطلاعات در کشور توزیع گشته گفت: انتشار شبنامه یک خیانت بود که البته عوامل آن دستگیر شده اند، ضمن آن که بسیاری از مطالب آن نیز دروغ بود.

محمد خاتمی: امروز هرگونه سخنی از تغییر قانون اساسی که به معنای تغییر نظام است خیانت به ملت ایران و خیانت به حرکت اصلاح طلبی ملت ایران است.

که نظر مردم در باره روحانیت عوض شده است، بسیار عامیانه و نادرست است و بی شک الغای دشمن است.

محمد رضا خاتمی: جبهه مشارکت از اکثریت پارلمانی برخوردار است و بنابراین محروم ساختن آن از ارگانی برای بیان نظراتش بی عدالتی بزرگی است.

محمد رضا خاتمی: باید دقیقاً روشن شود که آیا احزاب حق دخالت واقعی در سیاست را دارند؟ و یا این که حضور آنها تزئینی است و فقط برای این که به خارجی ها بگوئیم در جمهوری اسلامی

اصل ۲۸ قانون اساسی که اعمال شکنجه را ممنوع اعلام کرده از جمله اصولی است که برخلاف آن رفتار شده است.

گنجی: وقتی مرا به عنوان یک روزنامه نگار شناخته شده شکنجه می کنند با دیگران که صدایشان به جایی نمی رسد چه میکنند.

جلالی پور: تا جایی که من میدانم تا کنون کسی شکنجه نشده است. راستش را بخواهید من در طول دو ماهی که در زندان بودم برای اول بار در عمرم "شنیسل" هم خوردم!

در دفاع از مبارزات کارگران ایران

در حمایت از مبارزات دلیرانه کارگران محروم ایران و در اعتراض به سرکوب وحشیانه مبارزات کارگری، روز شنبه ۱۶ دسامبر ۲۰۰۰، تظاهرات ایستاده ای از سوی نیروهای انقلابی در لندن برگزار شد. در این تظاهرات که در مقابل بانک ملی رژیم در یکی از خیابانهای پر رفت و آمد لندن برپا شد، تظاهرکنندگان با پخش اطلاعیه های توضیحی به زبانهای فارسی و انگلیسی به تشریح اوضاع وخیم زیست و معاش کارگران تحت ستم ایران و مبارزات کارگری پرداخته و جنایات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برعلیه کارگران را محکوم کردند. در این تظاهرات شعارهایی نظیر "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "از مبارزات کارگران ایران دفاع کنید" و.... به زبانهای فارسی و انگلیسی سر داده شد.

در اطلاعیه ای که تحت عنوان "به دفاع از مبارزات پرشکوه کارگران ایران برخیزیم" از سوی نیروهای سازمانده این حرکت انتشار یافت، با اشاره به "موج اخیر اعتراضات و اعتصابات کارگران ایران" و "اعلام خطر" مقامات رسمی جمهوری اسلامی در مورد اعتراضات کارگری، آمده است که جمهوری اسلامی با تمام جناحهای درونی اش در طول ۲۲ سال حاکمیت ننگین خویش و بویژه در دوره خاتمی، در جهت "جلب سرمایه های امپریالیستی به بهای به حراج گذاردن منابع و ثروتهای ملی و تشدید استثمار و غارت کارگران و توده های محروم" حرکت کرده است. در اطلاعیه مزبور ضمن تاکید برواقعیت گسترش یابنده مبارزات کارگری در سالهای اخیر آمده است که: "بدون شک رهایی قطعی طبقه کارگر ایران در گرو سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، محو کامل سلطه امپریالیستی، نابودی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم خواهد بود. تظاهرات لندن توسط چریکهای فدایی خلق ایران، سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان، کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران و اتحادیه کمونیستهای ایران - سریداران برگزار شد.

محمد خاتمی: ما برای اینکه جلوی تنشهای ویرانگر را بگیریم باید حمایت کنیم از سختگیری نیروی انتظامی در اجرای قانون.

منتظری: قدرتی که بعضی ها در ایران برای رهبر می خواهند، قدرتی است که تنها به خداوند تعلق دارد و خداوند آنرا حتی به پیامبر خود نداد.

خاتمی: من به عنوان رئیس جمهوری عملاً اقتدار متوقف کردن موارد نقض قانون اساسی و یا حصول اطمینان از اجرای آنرا ندارم.

کروبی: مجلس یک مجلس ولایتی است.

خرزعلی: اعتقاد به قرآنتهای مختلف و متفاوت از دین جرم است.

مصباح یزدی: نمیشود انسان هم تابع خدا باشد هم مردم.

واعظ طبسی: این برداشت افراد ناآگاه

خاطراتی از فلسطین

مطلبی که در زیر می آید بخشی از خاطرات زندگی سراسر مبارزاتی چریک فدایی خلق، رفیق جمشید هدایتی است که مربوط به زمان حضور او در فلسطین و شرکتش در جنبش انقلابی خلق فلسطین برعلیه امپریالیسم و صهیونیسم می باشد. "پیام فدایی" با توجه به اوج گیری دوباره قیام دلاورانه توده های فلسطینی، برای بزرگداشت خاطره سترگ رفیق جمشید هدایتی، به چاپ خاطرات و زندگی نامه پرافتخار این رفیق اقدام می ورزد.

ساخت کره شمالی و یک قبضه ۱۴/۵ یک لول ساخت شوروی. این سلاحها به ترتیب روی ماشینهای شورولت امریکایی و بنز ده تن و تیوتا سوار بودند. علاوه بر این سلاحها در انبار پایگاه ده قبضه آر پی جی و شصت و پنج موشک متعلق به آن نیز وجود داشت.

از فردای ورود به پایگاه، برنامه خود را تنظیم کردیم که عبارت بودند از ورزش، مطالعه، طرز کار با ضدهوایی ۲۳ و مرور دوباره بر تعلیماتی که قبلا دیده بودیم. این برنامه ها ۱۵ روز بیشتر طول نکشید. زیرا از اوایل ماه ششم بود که حمله هواپیماهای اسرائیلی به بیروت آغاز شد. صهیونیستها ترور سفیرشان در لندن را بهانه قرار داده و اولین حملات هوایی خود را آغاز کردند. البته این ترور بهانه ای بیش نبود دشمن از قبل نیروهای بسیار قوی و بزرگ در مرز لبنان مستقر کرده بود و تمام شواهد و قرائن حاکی از هجوم به لبنان بود. این را نیروهای مشترک فلسطینی و لبنانی نیز خوب میدانستند که حمله دشمن صهیونیست قریب الوقوع است و از ماهها قبل دربار

یکی از کسانی که تازه از محل درگیری بازگشته بود می گفت که بیش از ۵۰ آرپی-جی به دست از سازمان فتح مجهز به گوشی (گوشیهای مخصوص که در هنگام شلیک آرپی-جی به گوش می گذارند تا از صدای گوشخراش آن در امان باشند) در خیابانها پرتاب می زنند و کوچکترین حرکتی را با یک گلوله آرپی-جی جواب می دهند. فردای آن روز که ما به مقصد "صور" حرکت کردیم مذاکرات برای پایان درگیری به نتیجه رسیده بود و درگیریها پایان یافت. به محض ورود به "صور" به اردوگاه "باص" که دفتر جبهه خلق برای آزادی فلسطین در آنجا قرار داشت رفتیم و بعد از تشریفات معموله تجهیزات خود را دریافت کردیم و بلافاصله با یک ماشین ما را به پایگاه مورد نظر بردند. این پایگاه روی تپه ای مشرف به دریا و در فاصله تقریبا پانزده کیلومتری شهر "صور" قرار داشت، این پایگاه محل استقرار مسلسلهای ضدهوایی بود که سلاحهای زیر در پایگاه موجود بود، دو قبضه مسلسل ضدهوایی ۲۳ میلیمتری دو لول ساخت شوروی، یک قبضه مسلسل ضدهوایی ۱۴/۵ چهار لول

حوالی ظهر بود که به صیدا رسیدیم، ما سه نفر بودیم و برای یک دوره کوتاه دو ماهه به لبنان بازگشته بودیم. مقصد اصلی ما شهر صور واقع در جنوب لبنان بود. از همان ابتدای ورود به صیدا همگی احساس کردیم که شهر ناآرام است صدای رگبار مسلسلهای سبک و نیمه سنگین گاهگاهی در فضای شهر طنین می انداخت. از کسانی که در دفتر (جبهه خلق برای آزادی فلسطین) کار می کردند علت این تیراندازها را پرسیدیم. جواب دادند که به علت کشته شدن یک افسر فلسطینی از سازمان "فتح" توسط یکی از افراد پست بازرسی "رابطان" (یکی از هفت سازمان ناصری و قویترین آنها) این درگیریها بوجود آمده است. طرفهای عصر بود که درگیریها شدت پیدا کرد از هرطرف صدای رگبار مسلسلهای سبک و سنگین و انفجار نارنجک و شلیک آرپی-جی-می آمد. شهر یکپارچه صدای انفجار بود کسانی که از اردوگاه خارج می شدند و بازمی گشتند برایمان نقل میکردند که چگونه دو طرف درگیری، خیابان را سنگر بندی کرده اند و از چه سلاحهایی در این درگیری استفاده میشود،

این حمله اخطار میکردند! (فقط اخطار!) از روز چهارم توپخانه نیروهای مشترک در پاسخ به حملات هوایی دشمن، بخشهای شمالی سرزمین اشغالی را زیر آتش گرفت و نیروهای دشمن و سگ دست نشانده اشان "سعدحداد" نیز به حملات توپخانه پاسخ گفتند.

از همان اوایل حملات هوایی، ما شبها را در کمین می گذرانیدیم. به علت تجربه ای که از جنگ سال ۸۱ بین نیروهای مشترک و دشمن داشتیم احتمال میدادیم که دشمن بخواهد بوسیله هلیکوپتر کماندو پیاده کند و بدین ترتیب یک یا چند پایگاه را بکوبد و دوباره به محل اول خود مراجعت کند. از این رو به مسئول پایگاه گفتیم که بهتر است در هر یک از ماشینهای حامل ضدهوایی یک قبضه آر پی جی باشد تا در برابر عملیات احتمالی دشمن قدرت آتش ما نیز کافی باشد و این خواستمان را چندین بار تکرار کردیم جواب وی نیز مثل همیشه این بود که مسلسلهای ضدهوایی به تنهایی کافی است علاوه بر آن هرگروه سلاح سازمانی (کلاشینکف) و نارنجک دارد بنابراین آر پی جی لازم نیست.

و باز بنابه تجربه ای که با بهتر بگویم شناختی که از قبل از اردوگاه پایگاه داشتیم تصمیم گرفتیم هریک از ما به کمین جداگانه ای برود و مراقب اوضاع و احوال باشد که میادا دوستان ما خوابشان بیورد و یا کاری از آنها سرزند که باعث دردسر گردد.

روز ششم بود که صبح همه به محل استقرار خود رفتیم این محلها طوری انتخاب شده بود که با استقرار ضدهوایی در آن محلها یک شبکه ضدهوایی بوجود می آمد که در صورت وجود افراد

کارآموزده که بتوانند دقیقا با این سلاحها کار کنند احتمال بمباران منطقه توسط هوایما تقریبا به صفر می رسد. زیرا که اگر هوایما به دام این شبکه ها بیفتد رهایی از آن چندان آسان نخواهد بود و تنها شانس هوایماهای دشمن این بود که ما افراد ورزیده نداشتیم و از ساعت ۵/۵ صبح هوایماها شروع به بمباران "صور" و اردوگاههای موجود در منطقه و همچنین شهرهای صیدا و بنطیه و بیروت کردند. به دلیل اینکه پایگاه تازه ایجاد شده بود دشمن از آن اطلاع نداشت و به همین خاطر حمله هوایماها متوجه پایگاه ما نبود در صورتیکه تمام پایگاه های موجود در جنوب لبنان هدف حمله هوایماها بودند. از شدت خستگی و بیخوابی تصمیم گرفتیم برای یکی دوساعت بخوابیم ولی هنوز در فکر پیدا کردن جایی برای خوابیدن بودم که دو نفر با ماشین از شهر صور به پایگاه آمدند و گفتند که باید برای دفاع از شهر "صور" در مقابل تهاجم هوایماها به آنجا برویم. هنگامیکه ما به شهر "صور" رسیدیم ساعت تقریبا هفت صبح بود و در طول جاده ماشینهای حامل ضدهوایی متعلق به سازمانهای مختلف را مشاهده میکردیم که آنها نیز برای دفاع به "صور" آمده بودند، همه ما در محلهای تعیین شده مستقر شدیم. حمله هوایماها لحظه لحظه شدیدتر می شد. از سوی دیگر توپخانه دشمن نیز به شدت ما را زیر آتش خود گرفته بود، هنوز نيمساعت از استقرار ما در محل تعیین شده نگذشته بود که اولین گلوله توپ در فاصله سی متری ما منفجر شد و مجبور شدیم به سرعت تغییر محل دهیم از این به بعد دائما در حال تغییر مکان بودیم حملات هوایی به طرز وحشیانه ای شدید بود آن چیزی که در شهر دیده می شد فقط دود آتش بود. در همین هنگام یکی از اهالی شهر که خانه اش کنار دریا بود

با فریاد ما را صدا زد و دریا را نشان داد. من به اتفاق یکی دیگر به سرعت کنار دریا رفتم و با دوربین دریا را زیر نظر گرفتیم. دو کشتی جنگی دشمن در حالیکه دو هلی کوپتر نیز آنها را همراهی میکردند از دریا، شهر "صور" رابه زیر آتش توپ گرفته بودند.

هنگام بازگشت فرمانده به من گفت که بعنوان دیده بان بالای تپه بمانم و جهت هوایماها را به وی و دیگر ماشینهای ضدهوایی نشان دهیم. از ساعت ۹/۵ دیگر منطقه صور و اطرافش به جهنم واقعی تبدیل شده گویی که آسمان پوشیده از هوایما شده بود از هر طرف صفیرکشان شیرجه می آمدند و راکت و بمب پرتاب می کردند. من از سمت شمال جهت هوایما را نشان می دادم، لوله ضدهوایی به سمت شمال می چرخید و از سمت جنوب هوایمای دیگر شیرجه می آمد و یا بالعکس. در فاصله صدمتری ما چهار ماشین ضدهوایی متعلق به "جبهه آزادبخش عربی" در کنار هم ایستاده بودند در یک لحظه من هوایما را بالای سرخودمان دیدم بعد هوایما چهار موشک شلیک کرد به محل آن چهار ماشین نگرستم و دود آتش و تکه پاره های سلاح و ماشین و انسان بود که به هوا برخاسته بود. ضدهوایی ها یکی پس از دیگری نابود می شدند بدون آنکه توانسته باشند حتی یک هوایما را سرنگون کنند. تمام نظم و ترتیبات اولیه که البته فی البداهه بوجود آمده بود از هم پاشیده بود. هرکس به کار خود مشغول بود ساعت دو بعدازظهر بود که فرمانده ما خبر حمله نیروی زرهی دشمن را به اردوگاه رشیدیه آورد و دیگر واحدهای زرهی که در محورهای بنطیه و ارقوب شروع به پیشروی کرده اند، با انتشار این خبر گویی که تمام نظم و انضباط به هم خورد مسئول

ما با بی سیم به این سو و آن سو میدوید بعد از چند دقیقه خبر آورد که باید به اردوگاه رشیدیه برویم و جلوی هجوم دشمن را سد کنیم. چند لحظه بعد برگشت و گفت که دستور داده اند تا به جاده صور - صیدا برویم و در آنجا راهبندان ایجاد کنیم. همگی سوار ماشینهایمان شدیم و از شهر خارج شدیم. ماشینهایی که سالم مانده بودند مشغول عقب نشینی به طرف صیدا بودند و در میان این ماشینهای زندهوایی، کامیونهای حامل توپ و خمپاره و پیاده نظام متعلق به "فتح" مشغول عقب نشینی بودند. با تعجب از آنها پرسیدیم: کجا میروید؟ گفتند به خط دفاعی دوم میروند! و به سرعت رد شدند. کسی نبود که به آنها بگوید که اولاً شما خط دفاعی ندارید که اول و دوم داشته باشد. ثانیاً لاقلاً مقداری مقاومت بکنید و بعد به خط دفاعی خود ساخته بروید. ما قصد داشتیم به پایگاه خودمان برگردیم و آربی جی ها را برداریم ولی راههای اصلی و فرعی چنان بمباران شده بود که امکان چنین کاری را از ما سلب می کرد. بنابراین به طرف اردوگاه منصوریه که سر راه جاده صور و صیدا قرار دارد رفتیم تا از بالای تپه مشرف اردوگاه که پایگاه "جبهه آزادیبخش فلسطین" در آنجا قرار داشت بتوانیم به کمک هم و با آربی جی های آنان جلوی دشمن بایستیم، در اردوگاه مردم وحشت زده از ما می پرسیدند که چه خبر است، خبر حمله تانکها و زرهپوشهای دشمن به آنها نیز رسیده بود.

قیافه ها مضطرب و پریشان بود باران سوال بود که به سر ما می ریخت؛ حالا شما چکار می کنید، کجا میخواهید بروید، دشمن کجاست، آیا مقاومت میشود یا نه سعی می کردیم آنها را دلداری دهیم ولی هیچ فایده ای نداشت. در سراسر

جاده توده های مردم پیاده و سواره در حال فرار بودند. هرکس چیزی با خود برداشته بود یکی پتویی و بقیچه ای، دیگری وسایل قیمتی و لوازم ضروری، همه می گریستند و به سرعت می دویدند. منظره ای واقعا دلخراش بود و دلخراش تر از آن منظره باصطلاح پيشاهنگان و حامیان مردم که جلوتر از توده ها و بدون کوچکترین مقاومتی در حال فرار بودند. به مردمی که دورمان جمع شده بودند اطمینان دادم که ما مقاومت خواهیم کرد و به طرف پایگاه به راه افتادیم. هنگامیکه به پایگاه رسیدیم هیچکس آنجا نبود. دو چادر جمعی و چند تخت که در هوای آزاد قرار داشت و یک میز کثیف که مقداری ظرف نشسته روی آن ریخته شده بود همین. آنها که قرار بود به ما آربی جی بدهند هیچکدام نبودند! بالاخره سرو کله یکی شان پیدا شدو گفت که بچه هایشان در حال مقاومت هستند و ما هم برویم آنجا از تپه سرازیر شویم و به اردوگاه رسیدیم آنجا ایستادیم و همان کسی که قرار بود ما را نزد دیگر رفقایش ببرد مشغول صحبت با یکی از افراد اردوگاه که لباس نظامی به تن داشت شد و پس از چند دقیقه برگشت و به ما گفت که نمیدانند رفقایش دقیقاً کجا هستند!! قیافه های مردم را نگاه میکردیم ناامیدی و وحشت از چهره شان می بارید. بیچاره ها دلشان را به چه پیشاهنگی خوش کرده بودند. هنگامیکه به راه افتادیم گویی ناگهان تمام امیدهایشان مبدل به یاس شده باشد گریان و سرو سینه زنان هرکدام چیزی برداشتند و به راه افتادند. گروهی نیز باقی ماندند تا مقاومت را سازمان دهند. به جاده اصلی رسیدیم و ماشینها را زیر درختان استتار کردیم تا از دیدهوایماها در امان باشند و خود به جاده آمدیم فرمانده به ما گفت که بدنبال آربی جی می رود و ما در آنجا بمانیم

تا وی باز گردد قبل از رفتن رفیق "الف" از وی پرسیدم که با ما نیامده بود و در پایگاه مانده بود وی نیز جواب داد که به وسیله بی سیم با پایگاه توپخانه که در نزدیکی پایگاه ما بود تماس گرفته اند و رفیق "الف" از پایگاه ما به آنجا رفته تا با توپ P10 کار کند. ما در جاده در انتظار بازگشت مسئول ماندیم ولی خبر نشد. از دور صدای شلیک کالیبر ۵۰ می آمد و هر لحظه نزدیکتر می شد. ما طوری در جاده قرار گرفته بودیم که هیچ پشت سرمان را خوب نمی دیدیم و در ثانی درختان باغهای اطراف جاده نیز مانع دید ما بود. در یک لحظه از پیچ جاده تانک دشمن جلوی ما سبز شد و همینطور که جلو می آمد با کالیبر ۵۰ جاده را به رگبار می بست. بدون سلاح ضدتانک با کلاشینکف در مقابل تانک، چکار میتوان انجام داد ناچار سواره ماشین شدیم و به طرف صیدا عقب نشستیم. چیزی که عجیب بود این بود که چگونه این تانک تا اینجا پیشروی کرده است در حالیکه برای رسیدن به محل استقرار ما، می باید از اردوگاه رشیدیه و شهر صور عبور میکرد، بلافاصله به این نتیجه رسیدیم که دشمن از طریق دریا نیروی خود را پیاده کرده است و بدون آنکه در مرحله اول بخواهد شهرها و اردوگاهها را به تصرف در آورد خیال تصرف جاده ها را دارد و در حقیقت با تسلط به جاده های استراتژیک میتواند تمام رفت و آمدها را کنترل کند. و نیروهای خود را نقل مکان دهد و در همان حال شهرها را نیز تصرف نماید. بدین ترتیب آخرین ماشینهای ما که عقب نشستیم. در حالیکه تانک و هوایما و کشتی جنگی تا صیدا ما را همراهی کردند و به هنگام غروب آفتاب وارد اردوگاه "عین الحلو" بزرگترین اردوگاه فلسطینی در جنوب لبنان شدیم.

آشفتگی و سردرگمی در میان کادرها و جنگجویان موجود در اردوگاه را می شد بوضوح مشاهده نمود. هیچکس نمیدانست که چه باید بکند، کمی بعد خبر رسید که نیروهای دشمن تا ۱۰ کیلومتری شهر صیدا و به پل زهرانی رسیده اند. این پل در جاده اصلی صیدا، صور و صیدا، نبطیه را به هم وصل میکرد و اکنون در اختیار دشمن بود. کمی بعد خبر دیگری در اردوگاه پیچید: فرمانده کل نیروهای مشترک در جنوب لبنان که یک سرهنگ سازمان فتح بود گریخته و به بیروت رفته است.

ما برای گرفتن آربی جی و بازگشت به محل استقرار نیروهای دشمن به دفتر مسئول کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین در جنوب رقتیم و تقاضای آربی جی کردیم و عجیب ترین جواب را شنیدیم: در اردوگاه آربی جی وجود ندارد. در محلی که بعداز بیروت بزرگترین انبارهای مهمات را دارا بود آربی جی پیدا نمیشد در محلی که برای درگیری با "مرابطون" ۵۰ قبضه آربی جی به میدان آورده بودند، اکنون که صهیونیستها در مقابلشان قرار داشتند آربی جی پیدا نمیشد. واقعا دیوانه کننده بود در عرض کمتر از سه ساعت دشمن جاده صور - صیدا را به تصرف خود در می آورد. هنوز هیچ نشده فرمانده کل جنوب فرار میکند و در منطقه هم آربی جی پیدا نمیشود. بلافاصله بعداز حمله دشمن، نیروهای فتح از تمام جنوب عقب نشینی میکنند. مسئول جبهه خلق در جنوب به ما میگوید که به یک پایگاه توپخانه واقع در بلندیهای اطراف صیدا برویم و در آنجا منتظر دستور باشیم تا محل مأموریت ما مشخص گردد. پایگاه توپخانه حدود بیست کیلومتر با صیدا فاصله و بر سر راه صیدا جز این (جاده فرعی) قرار دارد. وقتی به آنجا میرسیم

دیگر شب شده است. ماشینها را استتار میکنیم و تازه فرصت میکنیم تا با یکدیگر به گفتگو بنشینیم و وقایع را به خاطر بیاوریم. ماشین حامل ضدهوایی ۱۴/۵ چهار لول، هنگامی که تانک دشمن سر در پی ما گذاشت در محل بجا ماند و چهار نفر خدمه آن که درست در فاصله بیست متری تانک قرار داشتند به باغهای اطراف گریخته بودند نمیدانستیم که آیا کشته شده اند یا زنده اند. من و رفیق "م" مرتب نگران "رفیق الف" بودیم که اکنون در اطراف صور و در پایگاه توپخانه آنجا بود. از شدت خستگی نای حرف زدن نداشتیم تازه یادمان آمد که از شب قبل تا کنون چیزی نخورده ایم و شدیداً گرسنه هستیم بعداز خوردن شام، مرتب به مسئول فشار می آوردیم که برود و آربی جی تهیه کند (در اردوگاه گفته بودند که آربی جی ها را بلافاصله تهیه خواهند کرد). آربی جی در همه جا و زبان همه جاری بود. فرمانده پایگاه توپخانه که یک رفیق مراکشی بود غم یازده نفر زیر دستش را داشت که بنگلادشی بودند و طرز استفاده از سلاح را نمیدانستند. وحشت از قیافه هایشان می بارید. اینها در حقیقت نیامده بودند که بجنگند بلکه آمده بودند تا کار کنند. این یک واقعیت است که حدود چهار هزار بنگلادشی توسط "الفتح" در میان سازمانهای دیگر تقسیم شده بودند و ما هیچگاه نفهمیدیم که انگیزه واقعی آوردن آنان به لبنان چه بوده است. ولی یک چیز مسلم است که آن اینکه آنان فقط برای کار کردن و پول در آوردن به لبنان آمده بودند. از اینان بیشتر برای حفر سنگر و کارهای بدنی استفاده میکردند. هنگامیکه روابط مزدوری جای روابط انقلابی را میگیرد، باید هم انتظار داشت که با یک حمله دشمن، تمام تشکیلات نیروهای مشترک در جنوب لبنان همچون

دژی مقوایی در هم فرو می ریزد. شب هنگام مسئول ما به دنبال آربی جی رفت و بعداز چندی دست خالی بازگشت. در تمام طول شب در منطقه "دره سبز" واقع در زهرانی که انبار مهمات بسیار بزرگی در آنجا قرار داشت و "قلعه الشعیف" که منطقه استراتژیک بود توسط توپخانه و هواپیمای دشمن بمباران میشد از صدای انفجارهای پیاپی و رفت آمد هواپیماها خوابمان نمیرد. در تمام طول شب از شهر صیدا صدای شلیک گلوله توپ می آمد. تا ساعت ۵ بامداد تیراندازها ادامه یافت و پس از یک افت کوتاه دوباره اوج گرفت. حوالی ساعت ۱۰ صبح بود که دیگر رفت و آمد به صیدا امکانپذیر نبود. شهر بطور کامل به محاصره نیروهای دشمن در آمده بود. مسئول از صبح پیدایش نبود هیچکس هم نمیدانست که وی کجا رفته است. هواپیماها به شدت جاده صیدا - نبطیه و جطیسی را می کوبیدند. به اتفاق رفیق "م" و رفیق مراکشی نقشه را گسترانیدیم و نقاط مورد حمله را بررسی کردیم. ما به این نتیجه رسیدیم که دشمن در وهله اول قصد جدا کردن جنوب را از بقیه نقاط لبنان دارد. در واقع یک بخش از نیروهایش به طرف بیروت و از طریق خط ساحلی در حال پیشروی بود و بخش دیگر از منطقه مرکزی و به طرف دره بقاع که از آنجا با یک چرخش میتوانست سر از منطقه کوهستانی اطراف بیروت (شرق) در بیاورد. همه سردرگم بودیم و نمیدانستیم چکار باید بکنیم. نمیدانستیم که وضعیت در صیدا به چه شکل است. آیا فرماندهی مرکزی وجود دارد یا نه؛ تنها کسی که با صیدا ارتباط داشت مسئول ما بود که توسط بی سیم دائماً با صیدا تماس می گرفت و اکنون از صبح رفته بود و ما بلامتکلیف آنجا مانده بودیم.

را بار ماشینهایشان کرده و در حال فرار بودند دیده میشدند. یک جا راهبندان ایجاد شده بود و صف طولیل اتومبیلها پشت سرهم مثل زنجیر ردیف شده بود. پیرزنی در حالی که میگریست دست خود را به سوی آسمان دراز کرده بود و نفرین میکرد. کسی چه میدانست شاید داشت ما را نفرین میکرد. هنگام غروب بود که تازه فهمیدیم چه گولی خورده ایم ما که قبلا از آن مسیر عبور نکرده بودیم هنگامی که از یکی از رفقای فلسطینی پرسیدیم که کجا هستیم گفت که نزدیک بیروت! ادامه دارد



میگفتند که نیروهای سوریه و نیروهای مشترک بدون کوچکترین مقاومتی به طرف دره بقاع عقب نشسته اند. کمی بعد به یک دو راهی رسیدیم که یک راه آن به طرف دره بقاع و راه دیگر به سوی بیروت. دو راهی توسط نیروهای حافظ صلح سوریه کنترل می شد و آنها راه بقاع را مسدود کرده بودند و لوله های مسلسلهایشان نیز بطرف ما نشانه گیری شده بود، به ما گفتند که راه بقاع بسته است و ما اجبارا می بایست در جاده بیروت حرکت می کردیم بعد از مقداری مشاجره با آنان به راه افتادیم تا وارد جاده بیروت - صیدا شده و به طرف صیدا برویم. در تمام طول مسیرمان مردمی که لوازم اولیه زندگیشان

حدود ساعت یک بعداز ظهر بود که مسئول ما به پایگاه بازگشت و نفس زنان فریاد زد که سوار ماشینها شویم و حرکت کنیم. علت را پرسیدیم گفت که به وی دستور داده اند تا یک بشکه گازوئیل تهیه کند و ما باید بدنبال گازوئیل برویم. همگی سوار شده و به راه افتادیم. به جزین رسیدیم. میگفتند که نیروی زرهی دشمن به سرعت به شهر نزدیک می شود. در جزین نتوانستیم گازوئیل تهیه کنیم و باز به راه افتادیم نیم ساعت بعد شهر جزین بدون کوچکترین مقاومتی در مقابل دشمن تسلیم شد. اکنون دیگر راه بازگشت ما نیز مسدود شده بود. کسانی که بعداز ما از جزین می آمده بودند

غاصب نام سازمان پرداخت. ایمان عمیقش به مبارزه مسلحانه بمشابه تنها راه رسیدن به آزادی و شور بی پایانش در بردوش گرفتن مسئولیت هرچه بیشتری در امر انقلاب و شرکت هرچه فعالتر در مبارزه مسلحانه، او را در ارتباطی نزدیک با چریکهای فدایی خلق قرار داد و در نتیجه در سال ۵۹ برای کسب تجربیات جنبش خلق ستمدیده فلسطین و ارتباط هرچه مستقیم تر با سازمانهای سیاسی خلق فلسطین، به لبنان سفر نمود و در ارتباط با جبهه خلق برای آزادی فلسطین پرشور و خستگی ناپذیر به حل مسایل حوزه جدید فعالیت انقلابیش پرداخت.

در لبنان پس از آموزش های لازم در جبهه مقدم نبرد با اسرائیل قرار گرفت و یکبار دیگر پیوند ناگسستنی خلقهای ایران و فلسطین را در عمل به اثبات رساند و یاد صفایی ها، صفاریها و سپهری ها را باردیگر زنده نموده و به افشای چهره جنایتکار و ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم جمهوری اسلامی در میان مبارزین فلسطینی پرداخت. با حمله اسرائیل به

مختصری از زندگی سراسر مبارزه چریک فدایی خلق رفیق شهید جمشید هدایتی

سال ۵۰ پس از درگیری با مزدوران شاه در زیر شکنجه های وحشیانه دژخیمان ساواک به شهادت رسیده بود، فضای خانواده را شدیداً سیاسی نموده و رفیق جمشید با تاثیرگیری از زندگی و مبارزه شاهرخ و آشنایی هرچه بیشتر با آرمانها و اهداف او و تئوری ظفرنمون چریکهای فدایی خلق با عزمی راسخ در جهت تحقق این تئوری گام برداشت.

با آشکار شدن چهره اپورتونیستهای لانه کرده در سازمان فدایی و با اعلام موجودیت چریکهای فدایی خلق بمشابه ادامه دهندگان راه احمدزاده ها و پویانها، صفانیها و هدایتی ها، رفیق جمشید به صفوف چریکها پیوست و در ایتالیا در انجمن دانشجویان هوادار چریکهای فدایی خلق به دفاع از مبارزه مسلحانه و مقابله با دیدگاهها و اعمال اپورتونیستهای

در جریان مبارزه برعلیه سلطه امپریالیسم برای برقراری آزادی و دمکراسی و نیل به سوسیالیسم انقلابیون پاکباخته بسیاری جان خویش را فدای رهایی خلقهای دریند و کارگران ستمدیده می نمایند و چریک فدایی خلق رفیق جمشید هدایتی از زمره این انقلابیون جان برکف بود. رفیقی آگاه و با تجربه، کادری ورزیده، با اعتقادی عمیق به مارکسیسم-لنینیسم و تنها شکل خلاق انطباق آن در شرایط سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن در ایران یعنی تئوری مبارزه مسلحانه.

رفیق جمشید در سال ۱۳۳۳ در شهر سنگسر سمنان به دنیا آمد. پس از اتمام دوره دبیرستان در شهرگنبد، جهت ادامه تحصیل به ایتالیا سفر نمود. تاثیرات زندگی و شهادت پسرعموی انقلابیش چریک فدایی خلق شاهرخ هدایتی که در

عملیات مشترک جمهوری اسلامی با اتحادیه میهنی کردستان عراق موسوم به فتح ۵ به همراه هم‌رزم دیگرش سلیمان میریلوک بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید و خاطره ای فراموش نشدنی از خود باقی گذاشت. خاطره ای که الهام بخش یارانش در ادامه راه پرافتخاوش می‌باشد و از آنجا که هر چریک فدایی خلق که بر زمین می افتد انقلابیون دیگری برای برداشتن سلاح او بیا می خیزند، سلاح رفیق جمشید، کمونیست قهرمانی که همه زندگیش تلاش در راه رهایی کارگران و توده های ستم‌دیده بود نیز حتی برای لحظه ای بر زمین نماند و انقلابیون دیگری برای برداشتن سلاح او و ادامه راه پرافتخارش بپا‌خواستند و بار دیگر این قانون خدشه ناپذیر مبارزه طولانی چریک‌های فدایی خلق هرگز بر زمین نمی‌ماند و خون شهدای چریک فدایی نهال انقلاب ایران را هرچه بارورتر می‌سازد. انقلابی که سرانجام سلطه امپریالیسم و سگ‌ها؛ زنجیرش را از ایران برانداخته و راه برای نیل به آزادی و رهایی خلق‌های ستم‌دیده هموار می‌کند.

هدایتی کمونیستی بود که با تمام وجودش به طبقه کارگر و آرمان‌های انقلابی این طبقه تا به آخر انقلابی پای بند بوده و با ایمانی عمیق به تئوری انقلابی پرولتاریا همواره براین امر تاکید می‌شود که پیروزی مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های ایران بدون رهبری طبقه کارگر امکان ناپذیر است و رهبری طبقه کارگر بدون تئوری انقلابی‌اش یعنی تئوری مبارزه مسلحانه ناممکن می‌باشد و همین ایمانش به کارگران و زحمتکشان و کینه عمیقش به دشمنان خلق، سرچشمه برخورد‌های مردمی‌اش گردیده بود، برخورد‌هایی که همه کسانی که در ارتباط با او قرار می‌گرفتند را مجذوب صفا و صمیمیت و روحیه شاداب و سرزنده او می‌نمود، روحیه ای که از ایمان خلل ناپذیرش به پیروزی سرچشمه می‌گرفت.

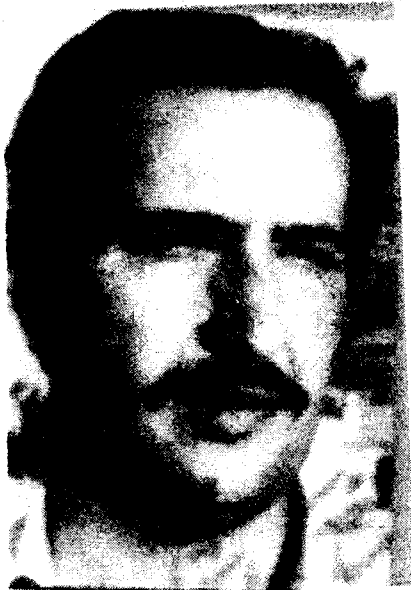
با رشد روز افزون دسیسه های جمهوری اسلامی در کردستان عراق سرانجام در ۲۷ فروردین ماه سال ۶۶ رفیق جمشید در جریان خمپاره باران وحشیانه شهرک کهریزه در نوار مرزی کردستان ایران و عراق طی

بیروت در سال ۸۲، فعالانه در نبردهای بیروت شرکت نمود و با خروج سازمان‌های فلسطینی از بیروت به یمن جنوبی رفت و سرانجام با کوله باری از تجربه برای ادامه فعالیت‌های تشکیلاتی‌اش به کردستان این سنگر انقلاب ایران منتقل گردید. رفیق جمشید که حال در کردستان با نام‌های بهرام و اسماعیل شناخته می‌شد (رفیق جمشید در میان رفقای بسیار نزدیکش با نام "مهندس" نیز خطاب می‌شد) خیلی زود در جمع پیشمرگان سازمان در کردستان از محبوبیتی ویژه برخوردار گردید و در چند عملیات نظامی از جمله تسخیر پایگاه کاله دره، ربط - در تاریخ ۱۱.۸.۶۱ شایستگی و جسارت خود را در صحنه عمل به اثبات رساند.

رفیق جمشید در ادامه فعالیت‌های مبارزاتی‌اش به اعتبار آگاهی و مجموعه خصال انقلابی‌اش و توانایی‌ها و روحیه تشکیلاتی‌اش به عضویت سازمان پذیرفته شد و در نتیجه با پذیرش مسئولیتی هرچه سنگین‌تر به انجام وظایف انقلابی‌اش ادامه داد.

رفیق جمشید در چهارچوب برنامه های سازمان و به اعتبار مجموعه توانایی‌هایش در بخش روابط خارجی سازمان قرار گرفته و مدت‌ها به عنوان مسئول این قسمت به وظایف خطیر خود با جدیت و پشتکاری بی نظیر برخورد نمود و در حالیکه به بهترین نحو مسایل این حوزه کار تشکیلاتی‌اش را پیش می‌برد، در همان حال در جهت غنای هرچه بیشتر "پیام فدایی" ارگان سازمان نیز می‌کوشید. به واقع که جمشید کادر ارزنده ای بود که در تمامی حوزه های کار تشکیلاتی به بهترین نحوی وظایف خود را پیش می‌برد.

چریک فدایی خلق، رفیق شهید جمشید



گرامی باد خاطره چریک فدایی خلق
رفیق شهید، جمشید هدایتی

ستون آزاد

در ستون آزاد این شماره از "پیام فدایی" نوشته ای با عنوان "طرح بحثی درباره شوروی سابق و سوسیالیسم" و همچنین قسمت اول ترجمه "مراومه و برنامه عمل گروه مارکسیست - لنینیست شفق سرخ" به چاپ رسیده است. لازم به ذکر است که درج مقالات و ترجمه های مختلف در ستون آزاد "پیام فدایی" به معنی تأیید مواضع مندرج در این مقالات نیست و چاپ آنها اساساً برای اطلاع و آشنایی بیشتر خوانندگان نشریه با مواضع و دیدگاههای موجود در جنبش انقلابی است.

مرام نامه و برنامه عمل

"گروه مارکسیست لنینیست شفق سرخ"

(مصوبه ۷ ژانویه ۱۹۹۶)

پیش گفتار

فقط سوسیالیسم واقعی به مردم جهان آینده ی روشنی ارائه میدهد. سیستم جهانی امپریالیستی بر روی پایه های خود میلرزد. این سیستم خود را درگیر تضادهایی کرده است که قادر به حل آنها نیست.

بین المللی شدن تولید منجر به نظم نمی گردد، ولی همواره موجب بی نظمی و تناقض بیشتر می شود. پیشرفت علم جدید و شناخت تکنیک، توقعاتی را می آفریند که به واقعیت نمی پیوندند. بشریت ابزار و شرایطی را آفریده است که همه بتوانند یک زندگی خوب برای خودشان تأمین کنند، اما سرمایه داری این ها را در هم می شکند. دست آوردها و حقوق زحمت کشان تحت مناسبات بورژوا - دمکراتیک، همچون وعده های انتخاباتی، موقتی و مشروط به نظر می رسند.

انباشت ثروت مطلق در دست های یک گروه دانما کوچک تر شونده از ثروتمندان، در تقابل با انباشت فقر مطلق در نزد توده های میلیونی مردم، کارگران و زحمت کشان را در سراسر جهان به قیام وا می دارد. ما در آستانه ی یک هجوم جدید بر علیه سیستم جهانی امپریالیستی قرار داریم. برای فتح آینده، طبقه ی کارگر باید خود را با سیاست درگیر کند. فقط سوسیالیسم واقعی چشم انداز ارائه می دهد. بدون یک حزب توده ای مارکسیست - لنینیست در هلند، طبقه کارگر هلند نخواهد توانست خود را با موفقیت کامل به این مبارزه ی انقلابی بین المللی پیوند بزند.

طرح بحثی

درباره شوروی سابق و سوسیالیسم

سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی تولید و یا به عبارت دیگر بشابه روابط تولیدی، به مرحله معینی از تکامل زندگی اقتصادی و اجتماعی انسانها مربوط می شود. در درون این شکل تولید، ثروت اجتماعی (هرچه می خواهد باشد) از وسایل تولید تا وسایل مصرف و بازره نوع مصرفی) شکل ثروت پولی را به خود میگیرد. سرمایه داری اگر چه تولید کالایی است اما از آن نوع تولید کالایی نیست که بر تولیدکنندگان آزاد و مستقل کالا که از قبل کار خود زندگی می کنند و محصولات کار خود را در بازار به فروش می رسانند متکی باشد، بلکه آن نوع تولید کالایی است که مستقیماً بر کار کارگران مزدور و استثمار آنها بنا گردیده است. ما این شکل تولید را همه روزه در جوامع اروپای غربی به خوبی و با وضوح تمام مشاهده میکنیم. کارگران کار خود را در ازاء دریافت مبلغی پول در اختیار کارفرما قرار میدهند و عده ای هم بنام کارفرما این نیروی کار را خریداری میکنند و از آن در تولید اجتماعی استفاده می نمایند. محصولی که به دست می آید دیگر متعلق به سرمایه دار است و نه کارگر که مستقیماً در تولید آن دخالت داشته است.

در حقیقت نظام تولیدی سرمایه داری به عنوان یک شیوه تولیدی که تاریخاً پدیدار گشته است. فقط با پشتوانه قرار دادن تولید کالایی است که توانسته است هستی مادی بیابد. سرمایه اگر چه یک رابطه ارزش است اما با رابطه کالایی - پولی که خود مبین یک رابطه ارزش است، اساساً متفاوت است. سرمایه یک

کالایی و به طبع آن رابطه کالا-پول یعنی قانون ارزش هیچگاه از میان نرفت. کارگران و به طور کلی همه کارکنان اجتماعی در آنجا (غیر از کالخوزها و مشاغل خصوصی) در ازاء کاری که انجام میدادند، دستمزد، یعنی مبلغی پول دریافت میکردند و با این پول میتوانستند محصولات مورد نیاز خود را از بازار خریداری نمایند. (و نه اینکه از انبارهای عمومی دریافت نمایند) و این در حالی است که سرمایه داران به عنوان مالکین خصوصی در اتحاد شوروی از همان فردای پیروزی انقلاب اکتبر به تدریج از فضای اقتصادی جامعه رانده شدند و با اجرای برنامه های پنجساله تقریباً نابود گشتند. اما نفی سرمایه داران در اتحاد شوروی را نباید به منزله نفی سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی تولید درک کرد. در اتحاد شوروی در زمان استالین ما شاهد نوع خاصی از روابط اقتصادی هستیم که تقریباً مبنای و مکانیزمهای اقتصادی سرمایه داری را داراست. با این تفاوت که جای سرمایه داران خصوصی را دولت اشغال می نماید. (۳) در این دوران آنچه قابل ملاحظه است آنکه در برنامه ریزی های اقتصادی و در مجادلات اقتصادی همچنان از مقولات و مفاهیم اقتصاد سرمایه داری همچون دستمزد، سود، سرمایه گذاری، سرمایه ثابت و سرمایه متغیر، کالا، پول و.... استفاده می شود. با این همه هدف تولید، تولید ارزش اضافی اعلام نمیشود. یعنی اینکه مهم نیست که چه بخشهایی سود میدهند. مساله اساسی آن است که هرچه سریعتر و زودتر برعقب ماندگی شدید اقتصادی غلبه پیدا کرد و سطح زندگی مادی مردم را ارتقاء داد و این تنها پس از مرگ استالین و بویژه با روی کار آمدن خروشچف است که هدف تولید کسب حداکثر سود اعلام می گردد. به طوریکه آن بخشهایی که در اقتصاد ملی سود دهی ندارند، حتی اگر وجود آنها برای جامعه ضروری است باید تعطیل شوند. روشن است، اگر قرار باشد هدف تولید کسب حداکثر سود باشد، در آن صورت ما با یک نظام سرمایه داری دولتی روبرو می شویم.

در حقیقت در دوران استالین رابطه سرمایه نابود نگردید. ما به ازاء اجتماعی آن این بود که دولت، هیات مدیره کارخانه ها، تکنوکراتها، بوروکراتها، مهندسین و.... در خدمت توسعه اقتصادی کشور و ارتقاء سطح زندگی مردم کار می کردند. با روی کار آمدن خروشچف طبیعی است که معادله عکس شد. یعنی اینکه سرمایه داری دولتی جنبه سرمایه دارانه خود را آشکار نموده و هدف تولید را کسب حداکثر سود اعلام نمود. بنابراین برآیند اجتماعی این سیاست که کارگران و منابع ملی، همه باید در خدمت اداره کنندگان جامعه قرار گیرند منجر به

رابطه ارزش خود فزاینده است. بنابراین سرمایه در عین حفظ رابطه ارزش یعنی قانون ارزش، در جهت توسعه ارزش، به صورت تولید ارزش اضافی حرکت می نماید. پس سرمایه داری آن نظام اقتصادی است که اگر چه بر تولید کالایی یعنی بر قانون ارزش متکی است، اما تولید کالایی یعنی قانون ارزش را بر استثمار کار مزدی یعنی تولید ارزش متکی میسازد. از سوی دیگر سرمایه در وجود سرمایه دار شخصیت اجتماعی می یابد. بدون وجود سرمایه دار، سرمایه در حکم روحی است که از کالبد جسمانی خود جدا مانده باشد. پس نتیجه آنکه وجود قانون ارزش یعنی وجود رابطه کالایی- پولی که قدمت تاریخی آن به دوران باستان و حتی قبل از آن برمیگردد، مبین وجود سرمایه به عنوان یک نظام تولیدی نیست. اما لازمه وجود سرمایه داری تولید، وجود قانون ارزش یعنی رابطه کالایی- پولی است. به علاوه در تولید سرمایه داری پابهای توسعه ثروت به شکل مادی یعنی افزایش روزافزون وسایل تولید و وسایل مصرف، ثروت به شکل پول نیز توسعه می یابد. و چیزی که دقیقاً مبین ثروت روزوایی است، همین شکل پولی ثروت است. در شوروی سابق چه آن هنگامیکه بسیاری آن را سوسیالیستی می نامند (۱) (دوران استالین) و چه بعد از دوره استالین، رابطه کالایی- پولی به مثابه قانون ارزش نه تنها هیچگاه از زندگی اقتصادی این کشور ناپدید نگشت بلکه یگانه معیار در تولید و باز تولید حیات اقتصادی جامعه بوده است. (مراجعه کنید به استالین کتاب مسایل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی) استالین در کتاب یاد شده شرح می دهد که در اتحاد شوروی قانون ارزش وجود دارد که به تولید سوسیالیستی خدمت می کند. او استدلال می نماید که قانون ارزش از مدتها قبل از پیدایش سرمایه داری وجود داشته است و به نظام اقتصادی دورانهای مختلف خدمت کرده است. بنابراین حضور رابطه کالایی - پولی در سوسیالیسم طبیعی بوده و در خدمت تولید سوسیالیستی است. بدین ترتیب استالین سوسیالیسم را نیز نوعی تولید کالایی می پندارد. که به عبارت دیگر در سوسیالیسم کالا و پول وجود دارند. روشن است که این یک انحراف اصولی از سوسیالیسم مارکسیستی است (۲) از نقطه نظر مارکس انقلاب سوسیالیستی نه فقط به استثمار و کارمزدی پایان می بخشد بلکه به تولید کالایی که مبنای مادی این استثمار را فراهم میسازد نیز پایان میدهد. در سوسیالیسم تولید کنندگان آزاد و مستقل محصول کار خود را به کالا مبدل نمیسازند و به همین جهت نیز جایی برای پول وجود ندارد.

مقصود از بیان این مطلب این است که در شوروی سابق تولید

شرایطی به منظور حفظ اقتدار بوروکراسی حاکم می شود. بدین ترتیب در شوروی سابق هیچگاه سوسیالیسم شکل نگرفته بلکه نوع ویژه ای از سرمایه داری دولتی بود که در مرحله اولیه به توسعه اقتصادی کشور و بالا بردن سطح زندگی مردم دست زد. اما در مرحله بعدی این سرمایه داری در خدمت اقتدار بوروکراتها، تکنوکراتهای حاکم و..... درآمد. با توجه به ویژگی این سرمایه داری، این نظم اقتصادی خود را نیز به عنوان یک بدیل در برابر اردوگاه سرمایه داری غرب قرار داد.

روشن است سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی تولید، به عنوان ارزشی که دائما در پی تجدید تولید و گسترش خود است نمی تواند بدون سرمایه داران خصوصی، بدون رقابت و تحصیل حداکثر سود در خدمت منافع و مطامع حریصانه سرمایه داران، بدون روبنای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک متناسب با خودش انکشاف یابد. سرمایه داری دولتی شوروی در برابر منطق توسعه سرمایه داری، در برابر شیوه های غیر متعارف استثمار، چپاول، دزدی سرمایه داری، در برابر ناتوانی اش در مبارزه برای بدست آوردن مناطق نفوذ در جهان در تقابل بلوک رقیب و به خاطر سلطه مستبدانه اش بر توده های مردم..... کارآیی خود را از دست داد و ناگزیر گردید که به شکل طبیعی و تاریخی خود درآید. بدین ترتیب با اجرای اقدامات گورباچف افسانه بلوک شرق و اردوگاه سوسیالیسم نیز پایان میگیرد. بلوک شرق در درون بلوک غرب و به صورت یک نظام واحد سرمایه داری امپریالیستی ادغام میشود.

جهان اکنون دوره پر تحولی را می گذراند. ساختار جهانی امپریالیستی که بعداز جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، با شکست امریکا در جنگ ویتنام و سپس با فروپاشی بلوک شرق بیش از پیش از ساختار گذشته خود دور میشود و جهان آستان تحولات بسیار است. و اما مساله مهمتر تشریح این واقعیت است که انقلاب اکتبر، چرا و به چه دلیل شکست خورد، چطور شد پرولتاریای انقلابی قدرت را به بورژوازی تفویض کرد و چگونه میتوان با این روند مقابله کرد؟

مـصـبـوری

پاورقی ها:

۱. تذکر این نکته ضروری است. این بحث در ارتباط با جریاناتی می باشد که خود را سوسیالیست می دانند و اعتقاد به ساختن سوسیالیسم در یک کشور دارند.

۲. استالین با تحریف مکان تاریخی سوسیالیسم می کوشد تا به سوسیالیسم مضمون اقتصادی دیگری ببخشد. بزعم استالین سوسیالیسم به دوران گذران از سرمایه داری به کمونیزم تعلق دارد. این یک تحریف بزرگ است. سوسیال دوران گذار نیست. دوران گذار انقلابی چیز دیگری است. سوسیالیسم فاز اول جامعه کمونیستی است و خود به دوران کمونیزم تعلق دارد. فرق علمی میان فاز اول کمونیزم که معمولا آن را سوسیالیسم می نامند و فاز دوم کمونیزم، را مارکس در نقد برنامه گوتا و لنین در دولت و انقلاب به تفصیل و با دقت توضیح دادند. اگر مارکس می گوید میان سرمایه داری و کمونیزم دوران گذار انقلابی از اولی به دومی وجود دارد که دولت ناظر بر آن دیکتاتوری پرولتاریا است، مقصود او سوسیالیسم نیست. روشن است وقتی سوسیالیسم مرحله گذار تلقی شود، وجود کالا، پول، مالکیت دولتی، بانک، دستمزد و دیوان سالاری دولتی در آن طبیعی به نظر می رسد. چون همه اینها قرا است در کمونیزم از بین برود و نه در سوسیالیسم. درحالیکه مارکس توضیح می دهد که در سوسیالیسم به مثابه فاز اول جامعه کمونیستی هیچکدام از اینها وجود ندارد.

۳. شکلی که با شکل اقتصادیات کشورهای اروپای غربی متفاوت است و به طور کلی هم با تصویری که لنین از سرمایه داری دولتی و امپریالیسم ارائه می دهد نیز فرق دارد.

پیام فدایی و خوانندگان

امریکا

رفقای "نشر اندیشه" دوست عزیز، با سلام! نوشته بدون نام با دروهای انقلابی! کتاب "ماه دو تان را دریافت کردیم. امیدواریم که در قلوها" اثر میکلوش رادیوتی شاعر صورتیکه خواستید مطلبی برای ما مجاری را دریافت کردیم. با سپاس از ارسال دارید، هویت نویسنده رانیز ذکر تلاشهای شما در "نشر اندیشه" برایتان نمائید. موفق باشید.

آرزوی موفقیت داریم. پیروز باشید.

آلمان

ر-ع-ج

سوند

با دروهای انقلابی! نامه ات را دریافت کردیم و از تصمیمی که گرفته ای خوشحالم و امیدواریم که در جریان اینترنت تهیه و فرستاده بودید، رسید. فعالیتهای مشترک به وحدتهای عمیق امیدواریم که ما را باز هم در جریان تری دست یابیم. چنین مطالبی قرار دهید. پیروز باشید.

مرام نامه و برنامه عمل

گروه مارکسیست - لنینیست شفق سرخ" وظیفه ی خود می داند که در هلند، حزب طبقه ی کارگر را از اساس، بر طبق بهترین سنت کمونیست های انقلابی هلند دوباره بنا کند. نظرات بنیادی "گروه مارکسیست - لنینیست شفق سرخ" در این مرام نامه تشریح شده است.

فصل اول

توسعه سرمایه داری در هلند

توسعه ی سرمایه داری توسط تضاد بنیادین بین تولید سازمان یافته ی اجتماعی و تصاحب خصوصی سرمایه دارانه ی ثروت تولید شده تعیین می شود.

سرمایه داری در هلند خود را در قرن گذشته با تاخیر خاصی توسعه داد. بورژوازی عمدتاً از غارت مستعمرات، همراه با بانکداری و درآمدهای حاصل از دامداری و کشاورزی زندگی می کرد. ورود آزادانه ای که سرمایه داران خصوصی به اندونزی کسب کردند و توسعه ی صنعت در آلمان، اساس رشد سرمایه ی صنعتی در هلند را بنیان نهادند. این جریان در اواخر قرن نوزدهم منجر به توسعه ی سریع اقتصادی گردید. صدور سرمایه که نقش مهم تری بازی کرده و یک تمرکز و درآمیختگی مستحکمی را از سرمایه ی صنعتی و بانکی به وجود آورد، تحول به شکل انحصار سرمایه مالی و به واسطه آن امپریالیسم هلند خود را در آغاز این قرن شکل دادند. رشد صنعت همچنین منجر به پیدایش پرولتاریای مدرن گردید. با این حال توسعه ی صنعت بزرگ تا مدت ها نسبتاً ضعیف ماند.

در طول جنگ جهانی دوم بورژوازی هلند خود را آماده کرد تا بعد از پیروزی بر فاشیسم دوباره خود را به عنوان طبقه ی حاکمه تثبیت کند. سرمایه داران انحصاری از تمایل شدید اقشار وسیع مردم به تغییرات بنیادین اجتماعی وحشت داشتند. آن ها خود را به اتحادهای امپریالیستی مانند "سازمان پیمان آتلانتیک شمالی" (NATO)، که بر علیه کشورهای سوسیالیستی آن زمان شکل گرفته بود، ملحق کردند. در هلند، این تهاجم ضد سوسیالیستی با تلاش در جهت جلب همکاری رفرمیست ها که عمدتاً در رهبری "حزب کار" متمرکز گشته بودند و تاسیس بنیادهای همکاری نشان داد. جنبش اتحادیه ای و "حزب کار" مجاز شدند در دولت، SER "سازمان کار" و نظیر این ها شرکت کنند. بدین طریق سعی گردید همکاری طبقاتی به واسطه ی شرکت در دولت بر طبقه ی کارگر تحمیل بشود. بازسازی، تعویض ابزار تولید منهدم شده و ترمیم زیربنای اقتصادی، یک دوره ی طولانی رشد اقتصادی را به همراه آورد.

در دهه ۵۰، با دخالت دولت و با استفاده از سرمایه های امریکایی، یک موج صنعتی کردن به وجود آمد که در خلال آن نیروهای مولده در هلند خود را تا سطوح بالایی توسعه دادند. تعدادی از انحصارات بزرگ به عنوان سرمایه ی مادر، خود را تا حد شرکت های چند ملیتی رشد داده اند و به همین خاطر هم قسمت اعظم اقتصاد هلند بر روی صادرات متمرکز شده است.

بورژوازی هلند بسیار ضعیف تر از آن است که مستقلاً نقش مهمی در مقیاس جهانی ایفاء کند، او فقط در ارتباط و همکاری با دیگر گروه های امپریالیستی می تواند به اهداف امپریالیستی خود دست یابد.

سرمایه ی انحصاری، همچنین انحصار قدرت دولتی را هم کسب کرده است و با دستگاه دولت درهم آمیخته شده است. سرمایه داری در هلند تا حد سرمایه داری انحصاری دولتی رسیده است. انحصارات حاکمیت مطلق بر تمامی جامعه را در دست های خود گرفته اند و به واسطه ی آن دشمن اصلی تمامی زحمت کشان در هلند شده اند.

فصل دوم

امپریالیسم: افزایش انبوه رنج

امپریالیسم خود را درگیر تضادهایی کرده است که خودش هم قادر به حل آن ها نیست.

رشد نیروهای مولده و تمرکز سرمایه، به شکل گیری دائم کمپانی های بزرگ تر و همچنین اجتماعی و بین المللی شدن بیشتر تولید منجر می شود. انحصاری شدن و بین المللی شدن، تولید برنامه ریزی شده را داخل کمپانی ها و شرکت های چند ملیتی ایجاب می کند. به خاطر مالکیت خصوصی سرمایه دارانه بر ابزار تولید، انحصاری شدن و بین المللی شدن به نظم و انضباط منجر نمی گردد، بلکه به سطح بالاتری از رقابت و مبارزه شدید بین انحصارات، شرکت های چند ملیتی و کشورهای امپریالیستی منجر می شود. از طبقه کارگر همواره تلاش جسمی و روحی بیشتری در پروسه ی تولید خواسته می شود. اما این حق از طبقه کارگر سلب می شود که از امکاناتی که نیروهای مولده مدرن ارائه می دهند، برای بهتر سازی موقعیت کار و زندگی همه ی زحمت کشان استفاده کند. تکنیک ها و متدهای مدرن تولید، امکان پاسخ گویی به نیازهای تمامی مردم جهان را فراهم می سازند. گسترش تولید همواره با محدودیت امکانات فروش در تضاد قرار می گیرد. در سیستم سرمایه داری، جایی که فقط به خاطر حداکثر سود تولید صورت می گیرد، این تضاد حل ناشدنی است. نتیجه این می شود که نیروهای مولده ی مدرن بر علیه مناسبات مالکیت سرمایه داری طغیان کنند. بدین ترتیب بحران های قانونمند و ادواری اقتصادی بروز می کنند که خود باعث نابودی بخشی از نیروهای مولده می شوند.

تحت مناسبات سرمایه داری، افزایش شناخت علمی و کاربرد تکنیک های جدید، آن چنان مورد استفاده قرار نمی گیرند که به روش امنی، رشد و بهبود وضعیت زندگی زحمت کشان عملی گردد. تولید سرمایه داری به تخریب شدید محیط زیست و ایجاد فجایع محیط زیستی منجر می گردد، زیرا فقط حداکثر سود و منافع آنی است که مورد نظر می باشد.

رقابت بین امپریالیست ها به یک مبارزه ی دائمی بر سر بازارهای فروش، مواد خام و مناطق تحت نفوذ منجر می گردد. این مسئله سرچشمه ی دخالت های امپریالیستی و جنگ های ناعادلانه می باشد.

تخریب مخاطره آمیز شرایط زیست بر روی کره ی زمین و ستم و استثمار

درآمد ملی به نفع انحصارات موجب نفی تمامی مزایای تامین اجتماعی همگانی می گردد. بورژوازی هلند بدین ترتیب مقاومت تمامی اقشار مردم را بر علیه خویش برمی انگیزد.

شدید، کارگران، زحمت کشان و ملل تحت ستم را به مقاومت فرا می خواند. تضادهائی که امپریالیسم خود را درگیرشان کرده، راه حل می طلبند.

دیکتاتوری انحصارات سد راه پیشرفت اجتماعی

بعد از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی برای مدتی طولانی حفظ شده بود. برای این که این رشد اقتصادی به خطر نیفتد، در هلند، (تحت فشار مبارزه ی کارگران و یا برای از بین بردن آن)، پاره ای اصلاحات از بالا به عمل آمد، مانند تصویب برخی قوانین اجتماعی، پنج روز کار در هفته و افزایش واقعی دستمزدها. با شروع سال های ۷۰، رشد طولانی مدت اقتصادی به پایان رسید. سرمایه گذاری ها در جهت عقلانی کردن، شدیداً مکانیزه و اتوماتیزه کردن کارخانه ها انجام می گرفت. این آغاز یک حمله ی همه جانبه به دستمزد، موقعیت کار، حقوق و دست آوردهای زحمت کشان و استثمار شدید کارگران بود. رقابت سرمایه داری با شعار "خوردن یا خورده شدن" تطابق دارد. مخصوصاً به کارگیری میکروالکترونیک به تسریع تمرکز سرمایه و از بازار خارج کردن کارخانه های کوچکتر منجر می شود. بحران های اوایل سال های ۸۰ و ۹۰ این پروسه را شدت بخشید. رقابت در مقیاس اروپا و جهان به محدود شدن شدید و بسته شدن کامل شاخه های صنعت در هلند و انتقال صنایع به کشورهای دیگری که سودآوری بالا داشتند، منجر می شود. تکنیک های جدیدی که برای نیل به حداکثر سود توسعه می یابند، سرمایه داران را مجبور می کنند تا پروسه تولید و سرمایه ثابت را همواره سریعاً نوسازی کنند. سرمایه گذاری ها با حجم بسیار که به کارگیری تکنولوژی های جدید آن را طلب می کند، همواره بیشتر و بیشتر از حد امکانات بنگاه های منفرد خواهند بود. این امر یکی شدن، ترکیب شدن و یا خریدن صنایع را در مقیاس اروپائیان و جهانی ضروری ساخت. بدین طریق تمرکز سرمایه به شدت افزایش یافت.

تحت مناسبات بورژوا - دمکراتیک، سرمایه داران انحصاری بیشتر توسط حیل و فریب حکومت می کنند. بدین منظور آن ها از جمله، وسایل ارتباط جمعی و تکنیک های مدرن ارتباطی را به خدمت خود می گیرند.

دمکراسی بورژوائی برای توده ی مردم در وهله ی اول یعنی تحمیق و همچنین زور، ارتش، پلیس، دادگستری و سرویس های مخفی، هسته ی دستگاه دولتی را تشکیل می دهند. این دستگاه دولتی، مدام در مقیاس های بزرگ تری تمرین داده شده و آزمایش می شود تا از صلاحیت بیشتری برای سرکوب مبارزات طبقه ی کارگر و زحمت کشان برخوردار گردد.

جهت اختلال در صفوف طبقه ی کارگر، و همچنین برای استفاده به عنوان گروه های وحشت، سازمان های فاشیستی و راست افراطی به وجود آورده می شوند.

طبقه ی کارگر برای گسترش حقوق تمامی زحمت کشان مبارزه می کند. بدین خاطر و برای ارتقاء مبارزه اش، از آزادی ها و حقوق محدود بورژوا - دمکراتیک نیز دفاع می کند. بورژوازی می تواند سعی نماید که با دادن امتیازهایی طبقه ی کارگر را از مبارزه ی طبقاتی انقلابی باز دارد و آن را به حیطه ی رفرمیسم هدایت کند. بحران و رکود اقتصادی این امر را به مقدار افزایش یابنده ای غیر ممکن می سازد.

تجربیات جنبش های بین المللی کارگران اثبات می کنند که سرمایه داران انحصاری جهت تامین امنیت حاکمیت شان، آماده هرگونه عمل قهر آمیزی هستند. اگر بورژوازی نتواند دیکتاتوری اش را از طریق بورژوا - دمکراتیک اعمال نماید، سعی خواهد کرد حقوق بورژوا - دمکراتیک را کنار گذاشته و یک دیکتاتوری آشکارا قهرآمیز و فاشیستی را اعمال نماید.

فصل سوم

در آستانه ی هجوم جدید

بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین، تقریباً نیمی از جمعیت جهان یا در کشورهای سوسیالیستی و یا در کشورهای دمکراتیک خلق که در آن ها اولین گام ها در جهت سوسیالیسم برداشته شده بود، زندگی می کردند.

در ۱۹۵۶ بوروکرات های ریویزیونیست موفق شدند قدرت را در رهبری اتحاد شوروی به دست آورند. ریویزیونیست های مدرن، سرمایه داری را در یک

بعد از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی برای مدتی طولانی حفظ شده بود. برای این که این رشد اقتصادی به خطر نیفتد، در هلند، (تحت فشار مبارزه ی کارگران و یا برای از بین بردن آن)، پاره ای اصلاحات از بالا به عمل آمد، مانند تصویب برخی قوانین اجتماعی، پنج روز کار در هفته و افزایش واقعی دستمزدها. با شروع سال های ۷۰، رشد طولانی مدت اقتصادی به پایان رسید. سرمایه گذاری ها در جهت عقلانی کردن، شدیداً مکانیزه و اتوماتیزه کردن کارخانه ها انجام می گرفت. این آغاز یک حمله ی همه جانبه به دستمزد، موقعیت کار، حقوق و دست آوردهای زحمت کشان و استثمار شدید کارگران بود. رقابت سرمایه داری با شعار "خوردن یا خورده شدن" تطابق دارد. مخصوصاً به کارگیری میکروالکترونیک به تسریع تمرکز سرمایه و از بازار خارج کردن کارخانه های کوچکتر منجر می شود. بحران های اوایل سال های ۸۰ و ۹۰ این پروسه را شدت بخشید. رقابت در مقیاس اروپا و جهان به محدود شدن شدید و بسته شدن کامل شاخه های صنعت در هلند و انتقال صنایع به کشورهای دیگری که سودآوری بالا داشتند، منجر می شود. تکنیک های جدیدی که برای نیل به حداکثر سود توسعه می یابند، سرمایه داران را مجبور می کنند تا پروسه تولید و سرمایه ثابت را همواره سریعاً نوسازی کنند. سرمایه گذاری ها با حجم بسیار که به کارگیری تکنولوژی های جدید آن را طلب می کند، همواره بیشتر و بیشتر از حد امکانات بنگاه های منفرد خواهند بود. این امر یکی شدن، ترکیب شدن و یا خریدن صنایع را در مقیاس اروپائیان و جهانی ضروری ساخت. بدین طریق تمرکز سرمایه به شدت افزایش یافت.

انحصارات، هزینه ی سرمایه گذاری های شان را عمدتاً با دوباره تقسیم کردن درآمد ملی و افزایش بدهکاری دولت، بر دوش زحمت کشان، بیکاران، صنایع کوچک تر و مستقل می گذارند. بدین ترتیب نه فقط تولید، اجتماعی می شود، بلکه سرمایه گذاری ها هم یک خصلت اجتماعی می گیرند.

تمامی این ها، این پیامد را به دنبال دارد که بیکاری انبوه، مانند سال های ۳۰، مجدداً یک پدیده ی ساختاری شده است. بعد از هر بحران اقتصادی، بیکاری به سطح بالاتری از قبل صعود می کند.

تمرکز روی "فعالیت های بنیادی" - یعنی بخش هایی که حداکثر سوددهی را دارند - همواره قسمت بیشتری از زحمت کشان را به سوی انعطاف و کار بدون حقوق سوق می دهد. تکنیک های جدید مورد استفاده قرار می گیرند تا فشار کار در یک حد بسیار زیادی از یک گروه کوچکتر شونده برداشته شود و این در حالی است که یک گروه همواره بزرگ تر شونده از استفاده از تولید اجتماعی محروم می شوند.

به خاطر کاهش دستمزد، افزایش مالیات و هزینه ها، افزایش قیمت ها و کم کردن یا قطع کردن تامین اجتماعی، کل مزد کار و درآمدهای کارگران و زحمت کشان پائین آورده می شوند.

اصلاحات اجتماعی تحت فشار قرار گرفته و یا از میان می روند. تقسیم

مقاومت در عرصه ی جهانی رشد می کند

تمرکز سرمایه و روند روزافزون رقابت، ضرورتاً، به هم پیوستگی کشورها را در مناطق اقتصادی بزرگ تری همچون بازار داخلی اروپا ایجاد می کند. بدین طریق انحصارات اروپائی سعی می کنند موقعیت شان را در سطح جهانی بر شانه های طبقه ی کارگر و زحمت کشان در اروپا و همچنین به حساب توده های زحمت کش در کشورهای نواستعماری که تحت استثمار شدید و غارت امپریالیست ها و بورژوازی ملی کمرشان خم می شود، استحکام بخشند. تقسیم جهان بین امپریالیست ها و انحصارات بین المللی بنا به قراردادهای و توافقات شان، پی در پی، مناسبات قدرت در سطح اقتصادی را به هم می ریزد. جنگ های ناعادلانه ی ناسیونالیستی و درگیری های مسلحانه، انعکاس مبارزه رقابت آمیز رو برداشته است.

اجتماعی شدن تولید در مقیاس جهانی - یا بین المللی شدن - با محدوده های امپریالیسم در تعارض قرار می گیرد. انباشت ثروت در دست های یک گروه کوچک تر شونده ی شرکت های چند ملیتی در تضاد دائمی شدت یابنده با افزایش بدبختی برای میلیاردها مردم قرار گرفته است.

کشورهای مستعمره ی قبلی، بعد از کسب استقلال رسمی، مجبور شده اند در یک وضعیت نو استعماری وابسته قرار بگیرند. سازمان های بین المللی امپریالیست ها، توسط بدهکاری ها، وام ها و بازپرداخت آن ها، اعمال نفوذ می کنند تا امنیت منافع انحصارات را تامین کنند. با ارتش های مداخله گر امپریالیست ها سعی می شود کنترل مستقیم اعمال گردد.

لغو خدمت اجباری سربازی در هلند و تغییر شکل آن به یک ارتش مداخله گر حرفه ای در این راستاست که منافع امپریالیسم هلند در اتحاد اروپا را در تقابل با کارگران مبارز و توده های مردم پیش ببرد. بدلیل جنگ ها، سرکوب وحشیانه، تخریب محیط زیست و وسایل زندگی و استثمار توسط امپریالیست ها و بورژوازی ملی، مقاومت و مبارزه انقلابی طبقه کارگر جهانی و توده های مردم، در عرصه ی جهانی رشد می کنند. در آستانه ی شورش های جدید برعلیه سیستم جهانی امپریالیستی، ساختمان این سیستم بر پایه های خود می لرزد.

ادامه دارد

شکل جدید آجیاء کردند: سرمایه داری انحصاری بوروکراتیک. توسط بوروکراسی در رهبری حزب، دولت و اقتصاد، یک طبقه ی حاکمه جدید خود را شکل داد که وسایل تولید جمعی شده و ملی شده را به طور واقعی از آن خود ساخت. طبقه ی کارگر به وضعیت یک طبقه ی استثمار شده و تحت ستم به عقب رانده شد. قدرت دولتی و حق تصمیم گیری در مورد ثمره ی کارش از او سلب گردید. با کمک رهبران ریویزیونیست در اغلب کشورهای بلوک سوسیالیستی، ساختار سوسیالیستی شکسته شده و مسیر سرمایه داری در پیش گرفته شد. بر این اساس، اتحاد شوروی خود را در سال های ۷۰ به یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی تغییر داد که یک سری از کشورهای بلوک سوسیالیستی پیشین را به یک وضعیت نو استعماری وابسته واداشت و با امپریالیسم ایالات متحده ی آمریکا بر سر مواد خام، بازارهای فروش، مناطق مورد حمایت نظامی و مناطق تحت نفوذ به رقابت پرداخت.

بعد از تجدید بنای سرمایه داری در اتحاد شوروی، چین سوسیالیستی، دژ انقلابی طبقه کارگر بین المللی و خلق های تحت ستم جهان بر علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم گردید. این دوره با سقوط رهبری حزب کمونیست چین به دامان ریویزیونیسم پایان یافت - بعد از مرگ مائو تسه تونگ - و به بازسازی سرمایه داری در چین منجر گردید.

ورشکستگی ریویزیونیسم مدرن

از میان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده ی آمریکا به عنوان قوی ترین قدرت امپریالیستی پا به عرصه ی وجود گذاشت. طی مدتی طولانی، رقابت ایالات متحده و اتحاد شوروی بر سر حاکمیت جهانی، خطر اصلی برای آغاز یک جنگ جهانی جدید را شکل می داد. مبارزه ی خلق ها در کشورهای در حال توسعه برای رهائی ملی و اجتماعی ضربه های سنگینی به ابر قدرت ها وارد آورد. بعد از آن رشد سریع در سوسیالیسم، توسعه ی اقتصادی تحت حاکمیت سرمایه داری بوروکراتیک متوقف گردید. اتوماتیزه کردن سریع و خصوصاً به کارگیری میکروپروسورها در دیگر کشورهای صنعتی شده منجر به شکست سرمایه داری بوروکراتیک اتحاد شوروی و اروپای شرقی در رقابت بین المللی گردید. تحت فشار مبارزه ی توده ی مردم در این کشورها حقوق بورژوا - دمکراتیک به اجراء گذاشته شد. بوروکرات های حاکم به اصلاحاتی در جهت سرمایه داری غربی روی آوردند.

ورشکستگی رژیم های اتحاد شوروی و اروپای شرقی ورشکستگی کامل فریب ریویزیونیستی مدرن را برملا کرد. روسیه ی فعلی موقتا مجبور به چشم پوشی از تلاش برای دست یابی به حاکمیت جهان می باشد.

ورشکستگی فرم حاکمیت سرمایه داری بوروکراتیک، توسط امپریالیست ها به عنوان "پایان سوسیالیسم" معرفی گردید. در واقع صلح پایدار، رفاه و حقوق بورژوا - دمکراتیک، نظم نوین جهانی را به دنبال نیاورد. به واسطه ی این ورشکستگی، تضادهای در سیستم جهانی امپریالیستی خود را شدت بخشیدند و وقوع بحران ها را تسریع کردند. در صحنه ی جهانی، قدرت های بزرگ امپریالیستی دیگری خود را توسعه می دهند که در یک میزان معینی حاکمیت ایالات متحده را هم زیر سوال می برند.

تصحیح و پوش

پیام فدایی ۳۰	غلط	صحیح
صفحه سوم	ستون اول سطر ۳۱	نیروهای نبردهای
صفحه ۱۰	ستون دوم سطر ۲۰	نازیستها نازی ها
صفحه ۱۹	ستون اول سطر ۲۹	تغییرات تجهیزات
صفحه ۲۱	ستون دوم سطر ۷	نمی رود میرود
صفحه ۲۵	ستون دوم سطر ۱۷	حست حست

همچنین در صفحه ۲۵، مقاله ایکاش این هیولا هزار سر می داشت! نوشته شاعر نامدار احمد شاملو، نقل قول های نخست مقاله، از کتاب "ساختمان خورشید" اثر رفیق صمدبهرنگی است. ضمناً مقالات "چرا قیمت بنزین بار دیگر افزایش یافت" (پیام فدایی شماره ۲۹) و نقش دولت هلند در جنگ داخلی کلمبیا (پیام فدایی شماره ۳۰) ترجمه هایی هستند که از نشریه "شفق سرخ" ارگان گروه مارکسیست لنینیستی شفق سرخ هلند گرفته شده اند.

گوشه ای از فعالیتهای ساواک رژیم در خارج کشور

حسینیان در ستایش از فعالیتهای سعید امامی (از مسئولین قتلهای زنجیره ای) در خارج از کشور گفت: یکی از کارهایی که خدا رحمت کند سعید امامی انجام داد با ایشان (نوری زاده) ارتباط برقرار کرد و یواش یواش شروع کرد به نفع جمهوری اسلامی کار کردن.

اتهامات شرکت کنندگان در کنفرانس برلین

خبرگزاری رژیم در رابطه با اتهامات شرکت کنندگان در کنفرانس برلین نوشت: اقدام علیه امنیت کشور از طریق تشکیل و سازماندهی کنفرانس برلین با هدف براندازی و تغییر ساختار اساسی نظام حکومتی ایران به همراه عده ای از معاندین، مخالفان و گروهکهای ضدانقلاب منافقین و چریکهای فدایی خلق

شرط بازگشت ایرانیان به داخل کشور

یونسی وزیر اطلاعات رژیم در رابطه با بازگشت ایرانیان مقیم خارج از کشور گفت: هرکس می خواهد بیاید باید توبه کند و با ما همکاری نماید

هزاران ایرانی پناهجو در ترکیه

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد اعلام کرد: در حال حاضر ۱۰ هزار نفر ایرانی که بطور غیرقانونی وارد ترکیه شده اند در شرق این کشور به عنوان پناهنده به سر میبرند.

ژاپن و حق انحصاری مذاکره برای تاراج نفت

در جریان سفر خاتمی به ژاپن، رئیس جمهور رژیم در ازای پیش فروش مقداری نفت حق مذاکره انحصاری درباره حوزه عظیم نفتی آزادگان را به ژاپن واگذار نمود.

میزان واردات

کالاهای مصرفی در

جمهوری اسلامی

روزنامه "دوران امروز" گزارش داد که در سال ۱۳۷۸ جمهوری اسلامی دو میلیارد دلار صرف ورود پنج قلم کالای مصرفی (برنج، روغن، گندم، شکر و جو) کرده است.

محاكمه فعالین سیاسی در

جمهوری اسلامی

میثم سعیدی نماینده مجلس: در دادگاهها شاهد محکوم شدن شهروندانی هستیم که اتهاماتشان سیاسی است ولی با پوشش دیگری محاکمه آنها انجام میشود.

پست الکترونیک E-Mail

ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران:
۰۴۱۳ ۸۸۰۰ ۰۳۰ (۰۰۴۴)

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر

مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بروی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

P O Box 8082
4 the Broadway, Wood Green
London N22 6BZ, England

آدرس بانک: